

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

هلاکتو را مبدد

بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفا هی

مصاحبه شونده : آقای هلاکو را مبد

مصاحبه کننده : خانم شیرین سمیعی

تیس ۱۹ و ۲۲ دسامبر ۱۹۸۳

خلاصه مندرجات مصاحبہ آقا ی ہلاکورا مید

صفحه

- | | |
|---------|--|
| ۱ - ۳ | مناسبات خانوادگی . سوابق خدمات ملی و دولتی . |
| ۴ - ۶ | تشکیل احزاب مردم و میلیون . موضوع اپوزیسیون در مجلس . شرکت مصاحبه شونده در دولت . |
| ۶ - ۸ | وضع دولتها در موقع بروز انقلاب اسلامی و کیفیات تصمیم گیری در امور مهم مملکتی . |
| ۸ - ۱۰ | دگرگونی اوضاع مملکت در آستانه انقلاب اسلامی و علل آن . |
| ۱۰ - ۱۴ | نقش غیر مطلوب سازمان امنیت و کیفیات کار آن در دوران اخیر . |
| ۱۴ - ۱۹ | وضع حزب مردم و حزب رستاخیز . موضوع مشارکت مردم در امور مملکتی و انقلاب اداری . |
| ۱۹ - ۲۱ | مدرنیسم در ایران . |
| ۲۱ - ۲۲ | وضع ایلات طالش . |
| ۲۲ - ۲۶ | خاطراتی از رضا شاه پهلوی و محمدرضا شاه پهلوی . |
| ۲۶ - ۲۸ | اشغال شمال کشور بوسیله قواه شوروی و فعالیتهای حزب توده . |
| ۲۸ - ۳۳ | ادوار نمایندگی مصاحبه شونده و وقایع آن زمان . |
| ۳۳ - ۳۵ | انتخابات در دوران خوب رستاخیز . |
| ۳۵ - ۴۶ | وقایع مجلس در اداره ایندگی مصاحبه شونده : لایحه مصونیت مستشاران امریکائی ، کیفیت تصویب قانون اصلاحات ارضی ، یک خاطره از محمدرضا شاه پهلوی ، اظهارات مصاحبه شونده بعنوان وزیر معاون و در مجلس راجع به انقلاب اسلامی . |

سؤال : آقای را مبد ممکن است خواهش کنم از حضورتان که مختصران "شرح زندگانی خود را بفرمایید، تحصیلاتتان و مشاغلی که داشتید ..

آقای را مبد : بنده در یک خانواده ایلیا تی صحیح تر بگویم ، از خوانین طالش بدنیا آمدم در ۱۲۹۸ شمسی . مدرسه ابتدائی را به تناسب محل اقامات پدرم در تهران یا رشت و مدرسه متوسطه دانشکده افسری را در تهران گذراندم . دو سه سالی درس مت افسری در رسته توپخانه ارتشم خدمت میکردم بعد برای تحصیلات به امریکا رفتتم در دانشگاه ، امریکن اینترناشنال امریکن اسپرنیت فیلد ، در آنجا یک دوره کوتاهی فقط زبان خواندم که موجباتی پیش آمد ناچار شدم برگشتم تهران ، بعد از دوره هفدهم مجلس در انتخابات مجلس شرکت داشتم موقعی که مرحوم دکتر مصدق دولت را اداره می کرد و تا موقعی که این وقایع اخیر ایران پیش آمد تقریباً "همه اش در سمت نمایندگی مجلس در مجلس کارهای سیاسی داشتم و از جهت فعالیت شخصی هم یک موسسه کوچکی داشتم برای کار مسافرت های هواپیمایی . که مدت خیلی کوتاهی هم در دولت آقای آموزگار سمت وزیر مشاور در رابطه دولت و مجلس همکاری میکردم . این ساقه من هست .

سؤال : شما از محل خودتان انتخاب شده بودید ؟

آقای را مبد : بله

سؤال : همیشه از محل خودتان انتخاب می شدید

آقای را مبد : بله ، همیشه از محل خودم .

سؤال : شما چطور شد ارتشم را کنار گذاشتید و بسیاست پرداختید

آقای را مبد : من هم مثل هرجوانی خوب خیلی احساسات تند وطن پرستی و ... این احساسات تند وطن پرستی و "ضمنا" علاقه زیاد مرحوم پدر من به اینکه ... خودش هم افسر بود و سوابق نظامی داشت و اینها موجب شده بود که من رفتم به ارتشم . ولی بعد از واقعه شهریور بیست و آن وضعی که برای ارتشم ایران پیش آمد و در واقع منحل کردند ارتشم را و سربازهara مرخص کردند وضع خیلی ناچور پیش آمد در ظرف دو سه روز تمام آن خواب و خیالهای را که برای ارتشم ما داشتیم مبدل به یاس شدور و سها و انگلیس ها از شمال و جنوب حمله کردند ، دیگر در ارتشم محل فعالیتی اصل -ولا" به نظر آن موقع من مفهومی پیدا نمیکرد . یک مسئله دیگری که بازموجب شده بود ، پدر من فوت کرد در این موقع ، و چون ما در شمال در همان طالش املاک نسبتاً "زیادی داشتیم ، که محتاج به سرپرستی و رسیدگی بود از این جهت من بنظرم رسیده بود که یک

رشته دیگری بروم تحصیل بکنم و "ضمنا" بکارهای خصوصی خودم برسم ، از این جهت دیگر ارتشر را رها کردم .

سؤال : شما ممکن است بفرمایید در دوره هفدهم در دوره دکتر مصدق شما چه پوزیسیون خاصی داشتید

آقای رامبد : بله ، دوره مرحوم دکتر مصدق من خیال شرکت در انتخابات رانداشتمن ولی تبلیغاتی که خود دولت کرده بود برای آزادی انتخابات ، موجب شده بود که اهالی طالش خودشان لغت صحیحش اینست که بیاد می‌ورم قیام کرده بودند که کس دیگری را غیر از کسی که دولت همیشه برایشان انتخاب میکرد یعنی یک محلی را از خودشان انتخاب کنند . چون آن کسی را که دولت انتخاب میکرد مرحوم قائم مقام الملک رفیع بود . قائم مقام الملک رفیع طالشی نبود . ابتدا به سبب نزدیکی با مرحوم رضا شاه ، و بعد هم بسبب نفوذ سیاسی که خودش پیدا کرده بود ، در طالش اسماعیل میشد ولی در واقع انتخابات مردم شناسائی خاصی با قائم مقام الملک نداشتند ولی در طول این مدت ایشان برای جلب محبت متنفذین طالش ، بعد از آن خوانین واينها ... همیشه اينها را حمایت کرده بود و همین حمایت از آنها موجب ناراحتی بقیه ضعفا شده بود . ومن که محلی بودم خوب ، شاید چند صد سال . آنچه که من شنیدم خانواده من در آنجا سمت ریاست و سرحد داری نمیدانم خان ایل بودند ، بيشتر روی شهرت آن گذشتگان و بعد هم شاید طرز رفتار خودمن نسبت بمردم موجب شده بود که توجهی بمن پیدا کنندو یا شاید اگر کس دیگری هم بود با پیدا میکردند ولی کسی نبود ، از اینجهت مردم این قیام را کردند برای انتخابات . اما چیزی که موجب شد که وضع بآن صورت در باید این بود .. یعنی شما نمیدانید بچه صورت ولی خوب وضع خاصی پیدا کرده بود در آن موقع . وضع خاص با این ترتیب پیدا کرد که آخر انتخابات ، چون انتخابات بصورت وضع کنونی نبود که در یک روز انجام بگیرد ، طولانی بود ، هفت ، هشت ، ده روز رای میدادند بعد هم ما همان تشریفات انجام میگرفت . هم دربار و هم دولت که هر دوتا جنبه های مخالفة با همیگر داشتند ، هر دوتا در این مورد بخصوص دست بدست داده بودند که قائم مقام الملک را در بیان ورد . ولی .. چند نفر هم کشته شد ولی مردم دیگر زیر بار نمیرفتند و تمیتوانستند . در هر حال با ينصورت درآمد که در آن دوره اول خاطرم هست که دوازده هزار و خورده ای رای گرفتند ، و با هشت هزار و خورده ای رای من وکیل شدم . ولی بعد بمناسبت اینکه سابقه سیاسی من ، هم پیش مرحوم دکتر مصدق هم خدمت مرحوم اعلیحضرت هر دو نا معلوم بود و هر دو مرد مربوط باش یکی "کمپ" نمیدانستند . شاه خیال میکرد که من میگویند "هر چه که گم میشد مرا میگشتند ، تصادفا" توی جبیب من پیدا

میشد " یک آثاری هم بود چون من با غلامحسین خان مصدق خیلی دوست بودم ولی این ربطی نداشت که مرحوم غلامحسین خان در سیاست دخالتی داشته باشد ، ضمناً " با مرحوم اعلیحضرت هم توی ذا نشکده بودم یعنی من یکسال پائین شر از ایشان بودم اما اینهم ذهن مرحوم مصدق را مشوب کرده بود که لابد روی آن سابقه ارتضی کرد، در صورتیکه اینطور نبود . بهر حال دست بدست دادند و اعتبارنامه مرا در مجلس رد کردند و باز آن سال آقای قائم مقام رفت به مجلس که آن یک بحث دیگری دارد و با این ترتیب از آنسال بعد دیگر بندۀ درگیر اینکار انتخابات بودم و هر دفعه انتخاباتش هم با یک مشکلاتی مواجه بود .

سؤال : شما چطور شد، شما بعد وارد ... وقتیکه اعلیحضرت سیستم دو حزبی را اعلام کردند توی ایران ، شما وارد یکی از این احزاب شده بودید ، خودتان انتخاب کرده بودید آقای رامبد ؟ چطور شد .

آقای رامبد : اعلیحضرت وقتیکه دو حزب را اعلام کردند این در دوره نوزدهم مجلس بود ، موقعی بود که دکتر اقبال نخست وزیر بود . این دو حزب یکی حزب مردم بود یکی حزب ملیون ، ظاهراً " با این ترتیب بود که کم و بیش میخواستند یک تقسیم از احزاب دیگر دنیا که یکی محافظه کار تربا شد یکی تندروتر ، یا جنبه سوسیالیستی بیشتر باشد ، لذا آن حزبی که آقای دکتر اقبال با اسم حزب ملیون اداره میکردند بیشتر اشخاص معمم و معنوون و با سابقه بودند که طبعاً آن گروه محافظه کار را تشکیل میدادند، و حزب دیگری که آقای علم دیرکلش بودند بیشتر کسانیکه جوانتر بودند و بعضی ها هم بودند در آن گروه که حتی چپ‌گرا بودند تا اندازه ای ، و تندتر بودند در این یکی حزب ، با اسم حزب مردم ، شرکت کرده بودند . من هم به تناسب ستم در آن موقع هم به تناسب طرز فکرم ... این بود که رفتم در این حزب می‌ردم . بالاخره اینکه آن موقع چون آقای دکتر اقبال نخست وزیر بود ، خوب در حزب مردم بودن، زمینه اینکه آدم بتواند لااقل انتقادی هم بکند وجود داشت این بود که من آمدم این حزب .

سؤال : قربان شما هیچوقت حس کرده بودید که این سیستم مصنوعی است ؟ برای اینکه مردم هیچوقت این سیستم را نپذیرفته بودند این دو حزبی را یعنی این دو حزبی فرمایشی منظورم هست . برای اینکه بین مردم یک حالت پذیرفته نشده بود ، شما فکر میکردید که میتوانستید موثر واقع بشوید توی آن چهار چوب حزب ؟

آقای رامبد : ملاحظه بفرمایید اینجا یک بحث جالبی پیش می‌آید .. هیچکدام اینها در

ابتدا، مصنوعی نبود فکرهاي'، اگر صحیح نبود ولی اصل بود، این روحیه دست در کارا ن آن موقع بود، من حالا در ایران اطلاع ندارم چه میگذرد، که بمور با استفاده، با استفاده از اخلاق مرحوم اعلیحضرت، همه چیز را مصنوعی میگردند، برای اینکه شاید یکنفر بتواند این را ادعا بکند این بود که مرحوم شاه یا فرط فضیلتش یا نهایت ضعف، این را من نمیتوانم اظهار بکنم خدامیداند، براین بود که هر مطلب منطقی که با یشان عنوان میگردید یا از فرط منطقی بودن یا از فرط ترس قبول میگرد، حتی برخلاف میل باطنی خودش هم که بود و لذا اگر که مطالب را درست با یشان، نمیخواهم بگویم تفہیم میگردند، بلکه تحمل میگردند، یشان قبول میگرد، یا بر عکس نمیخواهم بگویم میتوانستند تحمل بکنند فقط تفہیم اگر میگردند، یشان قبول میگرد، و موارد زیادی در این زمینه من ذاشتم . ولی نفع پرستی های شخصی، ملاحظه کاریهای فردی، که درنهاد محیط بود، هرکسی که خودش را با هوش تر زرنگتر فکر میگرد صحته سازی بیشتر برای شاه میخواست بکند و نتیجه همیشه با صحته سازی مصنوعی میشد .

سؤال : قربان شما همیشه نقش مخالف .. یعنی توی اپوزیسیون بود بهر حال تا زمان دولت آموزگار که پذیرفتید برای اولین بار وزارت را .

آقای رامبد : بله

سؤال : ممکن است بفرمائید چطور شد که شما قبول کردید

آقای رامبد : متأسفانه یک حقایقی پیش میآید که خیلی تلخ است . ولی چون حقیقت است، ارزش قبول تلخیش را دارد . من در اپوزیسیون نبودم ، بقیه در موافقست مصنوعی بودند . اکثراً " من مطالب را بصورت بیطرف عنوان میگردم . ولی چون همه ساكت بودند آن اظهارات من ، که خیلی هم با شاخ و برگ می پوشاندیمش که جنبه تندی نداشته باشد وزنندگی نداشته باشد ، چون در محیط سکوت دیگر کمترین صدائی هم یک اثری میگذارد ، اینطور تعبیر میشد که من در اپوزیسیون ابدی هستم . و نمونه مطلب قبلی که خدماتتان عرض میگردم همین جاست ، در ظرف از ۳۵ گویا تا ۵۶ یا ۵۷ که من در مجلس بودم ، خوب یک چند سالی که مجلس تعطیل بود واينها ولی در هر حال نزدیک به ۲۰ سال متواتی میشد ، همانطور که ملاحظه فرمودید خودتان اشاره کردید، من جزو مخالفین بودم . بعد حالا خدمت شما بگوییم بعضاً " هم در این مخالفت ها حتی قبل از مخالفت من پیغام از طرف اعلیحضرت میرسیدکه در اینکار مخالفت نکنید، و من روی طبیعت یا تربیت خودم میگردم کارم را . منتهی خوب مراجعات های در طرز بیان میگردم که زندگی نداشته باشد .. درست است من زمینه انتخاباتی داشتم،

وضع محل من با بقیه جاها فرق داشت، وضع رابطه خود من با مردم فرق داشت، اگر میخواستند که مرا وکیل نکنند یک اشکالاتی شاید برایشان میداشت، ولی با تمام این حرفها خیلی بسادگی میتوانستند نگذارند من وکیل بشوم. یعنی شخص شاه میتوانست اینکار را بکند. همان تهران بنده را میگرفتند توقيف میکردند دیگر بنده که وکیل نمیشدم. اما باز اعليحضرت تحمل این را میکرد چون در این حرفها یک حقیقت یا بی نظری را میدید. و یقیناً دیگران که نزدیک بودند میتوانستند خیلی بیشتر از اینها بگویند ولی خودشان نمیگفتند. حتی خاطرم هست که از خیلی اشخاص شنیدم من را مربوط و نزدیک به مرحوم شاه فکر میکردند و فکر میکردند با اتکاء با این نزدیکی شاید من از خود ایشان اشاره والهای میگیرم، یک مخالفتی میکنم، در صورتیکه مطلقاً این شکل نبود. اصلاً من محسوساً میدیدم که درختی این مراسم سلام و اینها ایشان از نزدیک من هم که رد میشد یک آثار گله و رنجش و اینها اگر نگویم انزجاری، از قیافه اش میخوانندند، اما تحمل میکرد. از این جهت فرمودید که من همیشه در مخالف بودم، من خوب با آنچه که میدیدم و فکر میکردم وظیفه ام هست اظهاراتی میکردم چون دیگران سکوت میکردند، تعبیر میشد که من مخالفم والا در مجامع خصوصی یا صحبت‌هایی که میکردیم میدیدم دیگران خیلی بیشتر از من مخالفند و فرمودید من چطور شد رفتم به دولت؟ آقای آموزگار از جهت یک آدم درست و با سواد و خیلی با وجود ان کار همیشه مورد احترام من بود، و وقتی که رئیس دولت شده بود من خیلی علاقمند بودم که ایشان را کمک نکنند که موفق بشوند. خیلی هم پیش‌بینی میکردم که ایشان زود از کار برکنار بشود برای اینکه چه درز مینه اطرافیان مرحوم اعليحضرت، چه در کارمندان دولت، برداشت آقای آموزگار را قبل تحمل نمی دیدند. چون برداشت آموزگار یک برداشت "اوستریتی" باید چه ترجمه کرد خشونت، سختی، امساك، هرچه دلتان میخواهد خلاصه همان اصطلاح کمر بنده را باید سفت کرد و دستگاه و مردمی که عادت کرده بودند با آن سیستمی که خوب خاطرستان هست چه وضع و چه ریخت و پاشی داشت، خوب باب طبعشان نبود. وقتی آقای آموزگار این مسئله را بمن پیشنهاد کردند، با خود ایشان صحبت کردم، شخص دیگری که مورد نظر من بود رفتم از او خواهش بکنم که این سمت واسطگی مجلس و دولت را بسم وزیر مشاور قبول بکند، او آقای هاشم جاوید بود، یک آدم دانشمند و خطیب و خیلی آدم با ارزشی است. آقای جاوید قبول نکرد، و من چون قول داده بودم به آقای آموزگار که اگر من نتوانستم یک کسی را بهتر از خودم پیدا بکنم دیگر اینکار را بکنم، فکر میکردم با کم حوصلگی و گاهی از اوقات ترش رویی که آقای آموزگار دارد خیلی زود ممکن است که مجلسی ها را از خودش برنجانند، و با سابقه و انس والفتی که بین من و مجلسی ها بود شاید من بتوانم در این قسمت با ایشان کمک نکنم، و فکر میکردم در آن موقع شاید در این سمت بشود با مرحوم اعليحضرت ارتباط نزدیکتری داشت و یک

مقداری آنچه که بنظرم میرسد خدمت ایشان مطرح بشود و از این اشتباها تیاکارهای ناجوری که در جریان است جلوگیری نشود، از اینtro استقبال کردم و رفتم تا دولت

سؤال : ولی آقای رامبد وقتی که این شلوفی ها شروع شد خیلی ها تاسف میخوردند از اینکه شما نیستید توی مجلس ، برای اینکه فکر میکردند شما خیلی موثر تر می بودید اگر در مجلس بودید تا در دولت . نمیدانم عقیده خود شما چه هست ؟

آقای رامبد : بنده تصور نمیکنم . چون آنچه که نظر بنده بود و آخرین جلسه سنایم که حکومت نظامی اصفهان را برده بودیم در مجلس به آنجا گفتم چون من فکر میکنم باید در ظرف این بیست سال گذشته بیشتر فکر مراعات خواسته های مردم میشد که این نارضایتی ها اینقدر متراکم نشود . در آن موقع که این وقایع پیش آمده بود من شخصا " طرفدار خشونت بودم و صرف . بطوریکه در مجلس سنا هم جلسه آخر ، آخرین جلسه ای بود که من شرکت کردم برای همان ، یکی از آقایان سناتورها ، جلالی نائینی ، مطالبی عنوان کرد که در جواب ایشان عقیده خودم را عنوان کردم و این مطلب را هم آن روز عصرش آقای آموزگار داشتیم صحبت میکردیم ... که فساد بود ... از پشت در اطاق اعلیحضرت همایونی تا رفته گران جلوی مجلس سنا . در آن تردید نیست که ای بسا آقای جلالی نائینی و بنده هم در آن آلوده می بودیم . عدم رضایت بود برادر این بیست سال ، صحیح است و تایید کردن ها ، و تصویب کردن های بدون مطالعه همان امثال آقای جلالی نائینی که آن روز زبانشان را عوض کرده بودند . ولی در آن لحظه بنظر من مسئله بود و نبود مملکت مطرح بود ، و جواب هرنوع قیام توی خیابان بعقیده من جز بارگبار مسلسل جوابی نداشت . این میخواهد هر کسی باشد حتی خود آیت الله ، و خوب این مورد پسند نه اعلیحضرت بود و نه دولت های که اعلیحضرت آوردند . دولت آقای شریف امامی که دولت برگزاری تظاهرات شد . دولت آقای از هاری هم که دولت الله اکبر شد و توی مجلس هم از یک وکیل مجلس خیلی مستبعد بود که بلند شود و بگوید که ما میخواهیم که شما تظاهر کنندگان را به مسلسل به بنديد . حالا البته شاید این مسئله بصورت تخم مرغ کریستف کلمب در آمده که داستانش را میدانيد دیگر که چون کار گذشته همه میگویند ، ولی آنروزها خیلی خیلی روشن بود که برای خواباندن آن آشوب ، اصلا" راه سازشی نبود برای اینکه اظهار عدم رضایت نبود ، اظهار براندازی بود . یکمرتبه کسی بصورت شاکی مراجعت میکند خوب البته باید حرفش را گوش داد . یکی اصلا" مخالف وجود آدم است ، این را دیگر نمیتواند آدم با و تسلیم بشود .

سؤال : ولی این حالت دولت آموزگار را شما چه جور توجیه میکنید تمام این شلوفی ها بود ولی آقای آموزگار مثل اینکه نه میدید نه می شنید . یک حالت ...

خیلی کارهای روزمره ... میدانید ... اصلاً" انگارنه انگار که این شلوغی هادارد اتفاق میافتد ..

آقای رامبد : این مربوط به همان کلمه، معروفی بود که خدا رحمتش کند آقای هویدا زد مربوط به سیستم بود .. در هرحال مرحوم اعلیحضرت کارهارا تقسیم کرده بود نه بصورتیکه توی اذهان منعکس بود ، بصورتی که مورد نظر خود ایشان بود و شاید خود ایشان هم این الگو را از مرحوم رضا شاه گرفته بود ، که مسائل امنیتی و سیاسی بدولت مربوط نیست این با شخص اعلیحضرت است . دولت ما مور اجرای یک قسمت از برنامه های داخلی است . کما اینکه وزرای خارجه هم در آن حدی که من میدانم ، هیچ مسئله ای را بدون اینکه بعرض اعلیحضرت بررسانند و عین جمله و عبارت اعلیحضرت را بطرف ابلاغ بکنند وظیفه دیگری را برای خودشان قائل نبودند . حالا البته صحبت پیش میآید که خوب نخست وزیرها چطور این را قبول میکردند ، ولی شاید اگر قبول نمیکردند نخست وزیر نبودند ..

سؤال : شما نمیدانم ... بعضی ها میگویند که باز اگر هویدا بود جای آموزگار شاید میتوانست جلوی این بلوار را واین آشوب را بگیرد تا اندازه ای ، برای اینکه ...

آقای رامبد : هیچ مستبعد نیست . برای اینکه مرحوم هویدا را در آن حدی که من شناختم ، یک استعداد خارق العاده ای در تامین نظر خصوصی مراجعت کننده داشت . و این یک توانائی استثنایی بود .. که هر کس با آقای هویدا مراجعت میکرد مهمترین مطلب دنیا ای را هم داشت ، هویدا این را بر میگرداند راجع به شخص خودا و مسئله و نظر شخصی او . شاید با این توانائی ایشان میتوانست که این مخالفینی که دسته جات مختلف بودند که همه دست بدست دادند ، جور میکرد ولی در هر حال نباید فرا موش بکنیم که آقای هویدا هم باز دستورهای اعلیحضرت را اجرا میکرد و آنچه که گذشت طرحی بود یا دستورهایی بود که اعلیحضرت بدولتشان میدادند . آقای شریف امامی را احتمال دارد که از این جهت اصلاً " آوردند که فکر میکردند ایشان با جبهه ملی از طریق آقای معظمی ، و با آخوندها از طریق خانواده خودش و امثال اینها ارتباط دارد و این از ابتدا روح سازش را نشان میدهد . آقای آموزگار البته در صحبت های خصوصی خودش حالا شاید هم صحیح نباشد من بازگو کنم ، فوق العاده از برداشت اعلیحضرت گله مند بود ، برای اینکه هر دفعه راجع به مسائلی خدمت ایشان میگفت ، اعلیحضرت میگفتند شما سعی کنید که در پائین آوردن قیمت هم این برنامه ها را اجرا بکنید و آن بقیه کارهارا ترتیبیش را مامیدهیم . او هم مشغول بود که برنامه زمین را تعقیب بکند ..

سئوآل : ولی واقعاً "آگاه بود که چه دارد میگذرد توی مملکت" ، یعنی این خطر را احساس میکرد ؟

آقای رامبد : کمتر از همه کس . برای اینکه دستگاههای انتظامی که مطلقاً ایشان را از خودشان نمیدانستند ونتیجتاً فقط یک سری گزارشات بی اساس مال زمان گذشته که حتی توی روزنامه ها هم منعکس شده بود آنوقت بصورت گزارشی که بعضی اعلیحضرت رسیده میآوردند به ایشان میدادند . این آن چیزهایی است که ما استنباط میکردیم حالا اگر غیر از این بوده خود ایشان بهتر میداند . و ضمناً مشفله و کار روزانه یک طوری بود که اقلال آن چیزی که کوچه و خیابانی ها میدانستند آنرا هم او شاید نمی دانست .

سئوآل : و خیلی شایع بود که مرحوم هویدا با آموزگار هیچ خوب نیست و توی دربار که هست میزند حتی برای دولت آموزگار و این هم یک مقداری باعث شد که آموزگار نتوانست آن جور که دلش نمیخواست کار بکند یا نمیدانم میدانید اینها همه شایعاتی بود .

آقای رامبد : این رقابت‌ها البته بود . خوب ، محسوس بود مشهود که نبود ولی بیشتر از خود اینها ، اطرافیان اینها بودند ، که طبیعی است که وابستگی ها ای داشتند هر کدام ، و سعی میکردند که این آتش را باد بزنند . مرحوم هویدا خوب ، دیگر عادت کرده بود به آن ده پانزده سال نخست وزیری و از تغییر سمت حتماً ناراحت بود . دلش هم نمیخواست که بعد از او کسی بهتر باشد . آقای آموزگار هم که از هش سال قبل شایعه نخست وزیر شدنش مطرح شده بود ، همیشه آقای هویدارا سد راه خودش لاید احساس میکرد . بله این مسائل بود .

سئوآل : شما چطوری می بینید که یکدفعه تمام سیستم از هم پاشید و ریخت می بینید در واقع اصلاً این مردم یا این گروههایی که شروع کردند به مخالفت با هیچ نوع مقاومتی در واقع روپرور نشدنند ، میدانید در هیچ جایی .

آقای رامبد : ملاحظه بفرمایید شما این را درنظر بگیرید که درست مدت پنجاه و خوردهای سال ، که تشکیلات مملکت بصورت نوین داده شده بود از زمان شروع سلطنت مرحوم رضا شاه ، اساس استخدام و گردش کار اداری را در انتظام و اطاعت گذاشته بودند . این درست است که از سیستم اداری غرب و اروپائی ها گرفته شده بود ، ولی دوشه شدت استثنایی هم در ایران پیدا کرد . یکی در ایران چون فوق العاده بی نظمی و هرج و مرج و تفرقه قدرت بود در دورهٔ قاجاریه ، که هیچکس حرف کس دیگری را نمیخواند حتی توی یک محل ، عکس العملش را مرحوم رضا شاه ناچار بود با شدت عمل جبران بکند که عادت

بکنند .. یک قسمت دیگر ، خود رضا شاه چون نظامی بود ، وهمه چیز را در سلیقه خودش .. انتظار داشت حتی وزارت خارجه هم به سیستم نظامی مطیعش باشد ، این وجود آمدن آن رجال پیرتر ما بود که از ابتدای ۱۳۰۰ ببعد روی کار آمدند . موقعی که رضا شاه رفت اینها همه جزو مقامات بالای مملکت ، وزیر و مدیرکل و استاندار و قادر بالا بودند ، اینها از کارمند انتظارشان همین بود که همین ترتیب ادامه پیدا کند ، با این روحیه . بعد بلیشوی بین سال ۱۳۲۰ تا انتهای ۳۲ ، این روحیه را در اعلیحضرت بوجود آورد که برای جلوگیری از این بلیشو لابدهمان نظم دوره پدرم صحیح است ، بخصوص همه عنوان میکنند که من ضعیف و قدرت پدرم را ندارم ، یک عکس العمل بیشتری انتظار میرفت . نتیجتاً "مرحوم اعلیحضرت روی جبران آن ضعفی که با ایشان نسبت میدهند ، انتظار اطاعت محض بیشتری را داشت از همکارها یعنی . وکسانی که شاید انتخاب میشند با مراعات داشتن این صفت بود که انتخاب میشند و ترفیع پیدا میکردند وارتقاء داشتند . شاید در این باره هم توی مجلس چند بار بزبانی که میشد من همین مسئله را مطرح کردم ، که طبیعی است که وقتی مطیع ترین و متعلق ترین افراد انتخاب بشوند برای یک کار بالا آنها هم در جبران این ضعف خودشان نسبت به بالاتر میخواهند از خودشان ضعیف تر را برای معاونت خودشان انتخاب بکنند . نتیجه این شد که وقتی این اتفاقات افتاد ، یک تشکیلاتی بسیار بصورت سربازخانه مطیع فرمانده اش ، وهمه خوب این مسئله را شنیدیم که مرحوم اعلیحضرت در آن روزهای آخر دیگر حالت طبیعی وکالت وهمه چیز توأم شده بود و هیچ تصمیم قاطعی نمیگرفتند و دستگاه هم انعکاس تصمیمات ایشان بود ، و اگر ایشان تصمیم میگرفت دستگاه نمیخوابید . چون نخست وزیرانی که آمده بودند از امشب بفردا نمیتوانستند تغییر تربیت و طبیعت بدنه این کسانی بودند که ... از هاری را اصلاً" برای چه رئیس ستاد ارتش کرده بودند . برای اینکه شاید جنبه اطاعت محض او بیش از همه بود ، این یکی از جنبه هایش بود .

سؤال : ببینید این ارتض مدرن ، این ارتض جدید از زمان سلطنت پهلوی شروع شد یعنی رضا شاه ، و بعد هم محمدرضا شاه ، و خیلی شاهزاده روی ارتض حساب میکردند هر دو تا پادشاه و نتیجه ارتض زمان رضا شاه ، یعنی شهریور ۱۳۲۰ بود که شما می فرمائید که اصلاً یک از هم پا شیدگی و اصلاً" همه را مرخص کردند و اینها زمان محمدرضا شاه هم که اصلاً" ارتض بآن جلال و جبروت که همه می ترسیدند که چه میشود ، اصلاً" مثل اینکه وجود نداشته است .

آقای رامبد : نه شیرین خانم این را شما ایراد نگیرید ببینید الساعه این نا وگان امریکا در لبنان است ، اگر تا نفر آخر اینهارا هم بکشند اگر فرمانده شان دستور

ندهد تیراندازی نکند ، اینها تیراندازی نمیکنند . ارتض تقسیری نداشت به نسبتی که درجات اینها بالاتر میرفت آنها مقصري پيش بودند . آنها هم باين ترتيب اصلاً " اين ارتقاء را پيدا كرده بودند که مطبع محسن اعليحضرت بودند . ومن هك ذارم که اگر فروضاً " آقای اويسی ، تيمسار ارتشد اويسی که سمت فرمانداري نظامي داشت و فرماندهی ارتض پياوه را يعني ارتض زميني را داشت ، اگر يك دستور شديدي به معاونينش ميداد ، معاونينش حتماً " اين را با اعليحضرت اگر چك نميكردند ، اجرانميكردند چون ارتض باين شكل بوجود آمد . بود که دستور اعليحضرت باید اجرا بشود و ايتن اعليحضرت بودند که نميخواستند تيراندازی بشود .

سؤال : ببخشيد آقای رامبد شما نظرتان راجع به اين دوره طولاني نخست وزيري آقای هويدا چه هست ، برای اينکه خيلي ها انتقاد ميکنند و ميگويند که يك مقداری نارضا يتي مردم نتيجه اين زمامداري هويدا بود در مقام نخست وزيري .

آقای رامبد : خوب بله ، من برخلاف شخص مرحوم هويدا حرفی ندارم ولی نکات زيادي در اين مسئله بود که اولاً " دوام هويدا . يك نوع لجاجتی با تمام ملت ايران تلقی ميشد ، برای اينکه مردم که از ادامه اين حکومت و حزب ايران نوين راضی نبودند . نگهداري هويدا موجبات رضايت خود مرحوم اعليحضرت را فراهم ميكرد نه مردم را و دستگاه واقعی مقصري را اگر شما بخواهيد در ايران حساب بکنيد ، آنسازمان امنيت بود و سازمان امنيت در آن حدی که من ميدانم يعني احساس ميكردم ، نتايسج کار اينطور نشان ميداد ، که همین مطلب را هم يکمرتبه در يك جلسه خصوصی رسمي ، باين معنا که ما با مرحوم هويدا ، هيئت رئيسه مجلسين و روسای کميسيونها و خسود هويدا و بعضی از اعضای دولتش يك جلسات ما هيانه داشتيم ، عنوان كردم براینكه تلاشان در بي اطلاع نگهداشتمن اعليحضرت بود اين سازمان امنيت ، و فسادی که همه مان ميدانيم که در آن آلوده شده بودند . اينها در فکر بيشتر استفاده هاي شخصي شده بودند . و شايد مرحوم اعليحضرت از اين نارضا يتي ها اطلاع نداشت و الا لجاجت شخصي که نداشت با مردم .

سؤال : با وجود اينکه تيمسار نصيري که تا سالهای آخر هم تا سال آخر هم رياست سازمان امنيت را داشت خيلي وابسته بود به اعليحضرت

آقای رامبد : تيمسار نصيري مرحوم ، آدم ... خدارحمتش بکند فوق العاده کم فهمي بود . از حدتر مال خيلي کمتر (پايان نوار يك آ)

شروع نوار یک ب

یک دلیلی هم دارم برایش که شما به بیانید تیمسار نصیری چه جور آدمی بود . یک سالی بودجه دولت در مجلس مطرح بود و خاطرم نیست بچه مناسبت حزب مردم صحبت نکرد شاید بیشتر جنبه اعتراض داشتیم برای اینکه وقتی که صحیت میکنیم هیچ ترتیب اشرداده نمیشد ، چرا که صحبت کنیم ، و موجب شد که آن موقع بجز حزب مردم و حزب اکثریت یعنی حزب ایران نوین یک تعادل افراد مثل آقای صادق احمدی که بعدا "وزیر دادگستری" شد و چند نفر دیگری ، اینها منفرد بودند نه جزو آن حزب بودند نه جزو این حزب ، اینها هم روی خواهش ما صحبت نکردند . ونتیجتاً بودجه بدون بحث از مجلس رفت به سنا برای اخذ رای . در آنجا مرحوم علامه وحیدی که جزو حزب مردم بود خدا رحمتش کند آدم فاضلی بود ولی خیلی آدم متملقی بود از آقای هویدا تجلیل بسیاری کرد ، این تجلیل را بمناسبت کمکی بود که آقای هویدا به مسجد سپهسالار که ایشان متولیش بود ، کرده بود . آقای هویدا هم که آدم توانا و سیاستمداری بود ، از این تعریف خصوصی استفاده سیاسی کرد و در آنجا جواب خیلی تندی به آقای علامه وحیدی داد که شما ها چه جور حزبی هستید آنها اعتراض میکنند که ، اصلاً "سکوت میکنند که بودجه قابل بحث نیست شما اینجا اینطور تعریف میکنید که خوب است ، آنها را یعنی هم حزبی های خودتان را نصیحت بکنید که بخوانند یا دیگرند، بفهمند . خیلی برعلیه حزب مردم ایشان صحبت کردند . این مطلب موجب شد که من در صدد این برآمدم که وقتی که در بحث بودجه موقعیتی پیدا بشود و می‌اید برای رای نهادی به مجلس ، یک صحبتی رویش بشود و جواب آقای هویدا . داده بشود . طبق آئین نامه مجلس ، وقتی که لایحه ای یا بودجه باشد یا چیز دیگر ، از مجلس از مجلس سنا بر میگردد به مجلس ، اگر در آن تغییری داده نشده باشد هیچ صحبتی رویش نمیشود کرد فقط باید یا رای موافق داد یا رای مخالف . ما از این رویه مجلس استفاده کردیم که معمولاً "چهارتا یکربع ، چهارنفر میتوانند قبل از اینکه مجلس وارد دستور بشود ، نطق قبل از دستور بکنند . من خواهش کردم از چهارتا از اعضای حزب مردم که بروند وقت بگیرند که یکی از اعضاء آن یک ساعت را آن روزی که بودجه مطرح بود ، یعنی برای رای می‌آید ، راجع به بودجه صحبت بکنند . در این فاصله یک عدد از اعضاء ای وزارت دارای هم که از همین آقای دکتر آموزگار ناراضی بودند و کنار گذاشته شده بودند ، روی ناراحتی از حزب ایران نوین آمده . بودند حزب مردم ، این بودجه را خوب زیرو رو کرده بودند و راجع باین مسائل زیادی بیرون کشیده بودند و برای خود حزب گزارشی تهیه کرده بودند از نواقص بودجه . ابتدا من رفتم یک چند دقیقه‌ای یک قدری صحبت تند با شیطنتی برعلیه مرحوم هویدا کردم ، که حکایتش خلاصه این بود که اصل مشروطیت که بواسطه رسیدگی به حساب وکتاب مملکت بود بصورتی درآمده که اصلاً بودجه بدون اینکه یک کلمه در باره اش صحبت بشود . از مجلس میرود . این وضع کلی مملکت است و اما شما هم یک کمکی به مسجد سپهسالار کردیداً این روی ... حسالا

عبارت‌هایش قصدم نیست که تکرار بشود. ولی تلویحاً در این بود که شایعه‌ای که دربارهٔ مذهب‌شما هست میخواهید بپوشانید یا واقعاً نیت صحیحی داشتید از اینجهت آقای غلامه آنچه صحبت کرد، حالا اگر میخواهید بدانید که وضع بودجه تان چه هست من از آقای والا خواهش میکنم، والا یکی از اعضای حزب مردم بود وکیل مجلس بود، بیایند این گزارشی را که برای حزب تهیه شده از جهت بودجه بخوانند. آقای والا آمد و این گزارش را خواند. البته گزارش‌چون نوشته شده بود بهیچوجه صحت‌تندی که کسی را ناراحت بکند توییش نمیتوانست باشد. فقط عبارت از ارقام و اعداد بود که خیلی اداری نوشته شده بود که این ارقام و اعداد صحیح نیست باین دلیل. و قاعده‌تا "دولت تباید ناراحت میشد. اما چون آقای هویدا می‌فهمید که این نواقص رو آمده و آخر سر هم نتیجه گرفته شده بود که پس اصلاً باید تردید کرده ارقام و اعداد را که دولت بمردم و خدمت شاه عرضه میکند مورد وثوق هست یا نیست، اصل موضوع را داشت بر ملا میکرد، رفت حالا چه خدمت اعلیحضرت گفت، چه جور اعلیحضرت را برانگیخته بود که من نمیدانم، در هرحال همینقدر میدانم که آن چنان ناراحتی برای خود آقای هویدا فراهم شده مهندس والا همان رفتنی بود که پانزده سال از سیاست برکنار ماند. اما شنیدم که اعضای حزب مردم را تک‌تک سازمان امنیت می‌برند و از آنها سوالاتی میکنند. من ناراحت شدم و به آقای نصیری تلفن کردم و قرار ملاقاتی گذاشت و رفتم نصیری را دیدم. من با مرحوم نصیری از زمان دانشکده افسری، من شاگرد مدرسه بودم این هم افسر بود، افسر خیلی نجیب و بی‌سرو و صدای هم بود، آشنا بودم. خیلی هم با و "سمپاتی" داشتم ولی میدانستم که... از همان زمان دانشکده هم میدانستیم که آدم زیاد با هوشی نیست. برای اینکه بدانید چه طرز فکری داشت آقای نصیری، این مقدمات خیلی طولانی را برای این نتیجه عرض میکنم. به نصیری گفتم که من می‌شوم که شما اشخاصی را میخواهید اینجا راجع به صحبت مجلس سوال میکنید این مجلس، یک صورت مذاکرات دارد، هر کسی که مأمور رسیدگی اینکار است اگر بخوانید می‌بینید این منم که رفتم آنچه آقای والا را صدا کردم و کاغذ را دستش دادم بخواند و والا فقط یک خواننده بوده، از من باید سوال موضوع را بکنند. حالا حاشیه هایش باشد، گفت‌فلانکس اینها همه اش حرف است، این گزارش را یک سفارتخانه خارجی تهیه کرده، و اگر شما میخواهید به والا کمک بکنید یک سفارتخانه را باید اسم بدھید. من خیلی ناراحت شدم و گفتم که یک عدد ای اشخاص اینرا خوانند که پیش‌نویس‌های مدادی شان که خوانند و نوشتند و قلم زدند و جمع کردند تفریق کردند، توی حزب هست، بعد یکی دو تا خانم آقا آنچه اینها را ماشین کردند که اینها هم کارمندهای حزب هستند و هستند، خود آنها را باید خواست و پرسید از کدام سفارتخانه اینها را گرفته اند چون والا جز خواندن کاری نکرده. گفت‌نه، اعلیحضرت که بیشتر از من و تو اطلاع دارند.

اعلیحضرت فرمودند که قطعاً "این را یک سفارت خارجی تهیه کرده" . ما با پیدبگردیم سفارت را پیدا کنیم نباید بگردیم پایشان جواب بدھیم که نه سفارت تهیه نکرده . من روی علاقه به تصیری گفتم بفرض محل من یک همچو آدمی بودم که بشما میگفتیم شاید ، آن شرافت تیمسار نصیری کجا رفته که من سی سال روی این جهت بشما علاقه دارم بروید شما بگوئید که اینرا سفارت تهیه نکرده یکمرتبه رنگش شاتوت شده و ناراحت شد که شما آمید اینجا مرا یک آدم بیشزفی معرفی بکنید . گفتم نه چرا برایتان سوء تفاهم شده ، هرکسی یک دروغی را بگوید آدم شرافتمندی نیست . کاربه اوقات تلخی کشید و گفت همین حالائی که دارید با من صحبت میکنید شما ، الساعه میدانید که دستگاه من آنقدر مثل ساعت منظم کار میکند که مهندس والا بیست و دو کیلومتری تبریز است که رفته یک قاچاقچی را در تبریز آزاد بکند و من در تعقیب او هستم . گفتم آنرا من نمیدانم شاید ولی در این قسمت موضوع اینطور است . خوب با سردي و اوقات تلخی از هم جدا شدیم که نتیجه هم این شد تاموقعی که دفعه دیگر در فرودگاه استقبال اعلیحضرت .. موقعی که من توی دولت بودم یعنی در این فاصله دوازده سیزده سال که گذشت ، دیگر با هم سلام علیکی نداشتیم . من از آنجا سوار شدم میامند مجلس ، سر پیچ خیابان هدایت دیدم والا دارد پیاده میروند ، نگه داشتم اتومبیل را و دیگر با ونگفتمن من برای کار تو رفته بودم ، کجا بودم ، چه شنیدم ، گفتم شمارفته بودید تبریز ، گفت نه من ۵ ششم ماه هم هست که باید بروم به حوزه انتخابیه ام به خلخال ، و مجال نکردم وحالا اگر مجلس تعطیل بشود تابستان میروم واینها . گفتم خیال ندارید بروید تبریز ، گفت نه گفتم که شما توی دادگاههای تبریز کاری ندارید گفت نه من تبریز کاری ندارم . این نمونه ای از این بود که آقای نصیری خیال میکرد که والا در ۲۳ کیلومتری تبریز دارد اتومبیلش میروند ، لابد آن گزارش را با و داده بودند ، بیچاره و بعد هم فکر میکرد که اگر اعلیحضرت گفتند که این را سفارتخانه داده حتماً "دستگاههای اطلاعات دیگری" ، به اعلیحضرت دادند این اگر که دقیق تر ندهد از آنها عقب افتاده است . خوب دیگر از یک همچو آدمی چه انتظاری داشتید شما ،

سؤال : بله ، میدانید و بهر حال شهرت این بود که سازمان امنیت از همه چیز و همه کس خبر دارد همینطور که میفرمایید مثلاً" در ۲۲ کیلومتری گزارش میرسید که این الان در کجاست و چیست و اینها ولی باعث تعجب است که چطور اولاً" این موج نارضایتی را بهر حال .. به نفع خودشان هم بود دیگر ، درک نکردن یا کرد و سرپوش گذاشت ، چرا ؟ میدانید واصلاً" چطور نفهمید این شکیلاتی را که داشت درست میشد ، من نمیتوانم بفهمم که در عرض ۲۶ ساعت یکدفعه مثل قارچ تمام این کمیته ها و نمیدانم این پاسدارها و اینها در آمدند از زیرزمین ، میدانید بهر حال یک مقدماتی

میخواست پک تهیه ای میخواست تما ماینها . ولی با آن اطمینانی که بمقدم میدادند که حالا از اینطرف سخت میگیریم و شما نفس نمیتوانید بکشید مثلًا" ، از آنطرف امنیت کامل است و همه چیز ... و اما دیدیم که اینجور نبود عملًا" دیگر

آقای رامبد : نه خیر ، مرحوم اعلیحضرت خاطرم هست که در ابتدای بعداز ۲۸ مرداد ، چند دستگاه مختلف مثل نیروی هوایی ، نیروی دریائی ، نیروی زمینی ، زاندارمری ، مرزبانی ، شهربانی ، دولت واشخاص متفرق ، مبنای اخبار ایشان بودند . حتی کسانی بودند که برای تزدیک شدن به اعلیحضرت دستگاههای اطلاعاتی شخصی درست کرده بودند . و هر شهرستانی یکی دو تا آشنا داشتند و هر اتفاقی آنجا می افتاد گزارش تنظیم میکردند با اعلیحضرت میدادند . این دستگاهها هم روی رقابت با همیگر خوب خواه و ناخواه ناگزیر بودند که مطالب را خدمت اعلیحضرت منعکس بکنند . ولی بمرور بعداز روی کار آمدن مرحوم هویدا و رئیس سازمان امنیت شدن تیمسار نصیری که خیلی مورد اعتماد اعلیحضرت بود ، و آقای فردوست که یک مدتی قائم مقام سازمان امنیت بود و بعد هم یک مدتی دفتر وزیر را اداره میکرد ، آن چنان مورد وثوق اعلیحضرت بودند که اعلیحضرت دیگر همه اطلاعاتش را منحصر کرده بود به این مبنای خبری و بقیه هم فکر میکنم با قدرت و توسعه ای که سازمان امنیت هم در آن حدی که ما ملاحظه میکردند و دخالتی در کارشناسی نمیکردند ، و سازمان امنیت هم در آن حدی که ما می شناختیم گردانندگانش را ، بیشتر در پی سوءاستفاده قدرت شخصی یا سوءاستفاده های مالی بودند . و اصلاً قابل مقایسه با زمانی که مثلًا" مرحوم پاکروان بود ، نبود ، چون او یک آدم دانشمند با سعادت صحیح العمل و فیلسوفی بود ، آدم خیلی فهمیده ای بود و بآن سیستم نبود که یک جوانی با اسم آقای ثابتی آخر سر ، بیشتر مسائل داخلی را تعقیب میکرد زیرا ، آنچه که از ظواهر کار بر میآمد ، خود او یک عده ای دوست و آشنا پیدا کرده بود که در فکر جایجا کردن پست های مختلف استانداری و وزارت و معاونت و اینها و مرکز قدرت شخصی بودند ، خوب طبعاً" به نفع اینها مرتب دائم پیش اعلیحضرت گزارش میدادند بر علیه مخالفین اینها . دیگر از مسائل اصلی انگار منفک بودند .

سؤال : شما که میگوئید مثلًا" اینجور پاپی حزب مردم میشدند با وجود اینکه آقای علم رئیس حزب مردم بود که خیلی مورد توجه اعلیحضرت بود مثلًا" سر بودجه و اینها که میفرمایید .

آقای رامبد : نه ، آقای علم در همان انتخابات دوره بیستم در تابستان ، که بین مرحوم دکتر اقبال بسمت رئیس حزب میلیون و دیگر کلی آقای غلام در حزب مردم

رقابت بود. و اینها میرفتند نطق میکردند ، مورد گلایه اعلیحضرت قرار گرفت . چون طبیعی است که آقای علم با سه حزب اقلیت پا مخالف دولت میرفت باید یک جاهائی صحبت میکرد که اینکارها نشده . وما میخواهیم بیانیم و بکنیم، در حالیکه اعلیحضرت تحمل شنیدن " اینکار نشده " را نداشتند . نتیجه " از آقای علم بصورت کبدورت و اوقات تلخی بازخواست کردند ، آقای علم هم خیلی زرنگی کرد و اجازه گرفت که پس من کنار بروم واستغفاء داد و اعلیحضرت هم خوشوقت شدند وایشان کنار رفت . بعد که ایشان کنار رفت ، آقای علم دیگر میل نداشت حزب مردمی وجود داشته باشد و میخواست نشان بدهد که همه چیز قائم بوجود من بوده ، حالا که من نیستم دیگرکسی هم نیست که آنجارا بچرخاند . واقعا " هم دیگر حزب مردمی وجود نداشت . در آمدن منصور که با نصوت عرض کردم ، که آقای ناصر بهبودی هم بیشتر آتش بیار معركه بود و فعالیت میکرد ، ما موجودیت حزب مردم را اعلام کردیم که هنوز ما هستیم سرکار خودمان و با ترتیب که خدمتتان عرض کردم اعلیحضرت استقبال کردند و برای اینکه در خارج منعکس بشود که دو حزبی هست و اینها ، اجازه و موافقت فعالیتش را دادند ولی آقای علم در آن حدی که شاید علیه حزب ایران نوین بود ، خوشوقت میشدند که صحبت های کسانی میکنند ولی اینکه خود حزب مردم بدون وجود ایشان بگیرد ، ایشان هم خوشوقت نمیشد ، بله .

سؤال : البته راجع به منصور و اینها شما صحبت نکردید با ایشان .

آقای رامبد : بله ، خصوصی ، حتی آقای علم از گفتن مطالب خدمت اعلیحضرت از اینجهت احتراز داشت که فکر میکرد ممباذا پیش اعلیحضرت این شکلی تعبیر بشود که حرفهایی که ما میزنیم ، آقای علم هم توانی دارد یا علاقمند است و نمیخواست خودش را بده بکند .

سؤال : آقای رامبد ، این صحبت خیلی خصوصی است برای اینکه شایع بود که آقای هویدا همه مخالفین خودش را ، یعنی با هر کسی که خورده حسابی داشت تا آنجایی که میتوانست اورا میگذاشت کنار . مثلا" اگر وزیر بود اورا میکردش رئیس بانک نمیدانم اگر چیز بود میدانید یک جوری جدا میکرد از خودش ، چطور شمارا تحمل کرد این مدت ؟

آقای رامبد : بله ، یکی از مسائلی که برای خود من خیلی ناپیدا است چه بشش ، محبت همیشگی یا لغت محبت صحیح نیست تحمل مرحوم هویدا را نمیدانم به چه تعبیر کنم چون حقا " باید بگویم که یکی از کسانی که خیلی از موارد من از خارج می شنیدم در مقابل عصبانیت های اعلیحضرت از حرفهای من ، گاهی وقت اعلیحضرت را آرا م

میکرد و دفاع میکرد واینها مرحوم هویدا بود که میگفت توی مجلس بالاخره باید یک صحبتی بشود .. همیشه هم احسان کردم که نسبت بمن لطف و یا احترام و یا محبتی دارد. اما تصور شخصی من اینست که آقای هویدا ، روی خیلی زیرکی اینکار را میکردد بلیل اینکه هویدا در هر حال یک آدم کتابخوانده و آشنا به اوضاع دنیا و مجالس دنیا ووضع سیاسی دنیا بود ، اگر مجلسی می بود خواه و ناخواه باید یک کسی مخالفتی بکند ، و شاید در طول مدت آن مرحوم متوجه شده بود که مطالب من هیچکدام منحصرا "نظر شخصی نیست . خیلی نظایر کلی و بیطرفانه است ، شاید هم یک اندازه ای اصولی است و باز هم با توجه بتمام جهات خیلی با مراءات است ، در خیلی خیلی موارد من خیلی تجلیل و تعریف هم از کارهای که میشد میکردم ، یکمرتبه در جبهه فقط مخالف قرار نمیگرفتم . میدید که و باضافه بودن من یک جنبه خاصی هم پیدا کرده بود ، چون اینها در طالش کسی را نمیتوانستند بصورت طبیعی در مقابل من در بیاورند ، اگر هم جلوگیری میکردند و میگرفتند و می بستند که دیگران خیلی معلوم بود ، خوب میدیدند که من طبیعی به مجلس میروم و حرفهای من هم در حد معقولی که آنها بتوانند تحمل بکنند وای بسا حرفهار اینها سعی میکردند که با علیحضرت بررسد ، خیلی موارد پیش میآمد که خدا رحمت کند مرحوم مهندس ریاضی میگفت اعلیحضرت سوال فرمودند این شکلی و من گفتم خیر قربان خلاف عرض کردند فلانکس این شکلی نگفته ... در صورتی که من مطلب را می گفتم که بعرض اعلیحضرت بررسد لااقل از این طریق یک چیزی ... ولی حالت که گذشت .

سؤال : آقای رامبد شما چطور عنوان خان زاده همیشه انتخاب میشیدید از طالش چون بهر حال شایع است که مردم دوست نداشتند که مثلا" مالک و خان واينها را انتخاب کنند .

آقای رامبد : بله ، یک وضع خاص داشت خانم ، آن مربوط به وضع خانوادگی ماتوی طالش است . چون خانواده ما از خوانین خیلی باید گفت شدید و سخت و بیرحمی بودند و نتیجه " توی مشروطیت ، خیلی عکس العمل زیادی در طالش پیدا شد برای اینکه ریختند و خانه و ساختمان بزرگی داشت پدر بزرگ من آنجا ، آن را آتش زدند و املاک را بین خودشان تقسیم کردند و یک عکس العمل خیلی شدیدی داشت که در هیچ نقطه ایران نداشت . نتیجه " نزدیک یک بیست سی سالی اصلًا" خانواده ما چرات رفتن به طالش را نمیکردند . پدر من هم مرحوم ، معتقد بود که دیگر ایلی که بروی آدم برگشته که آدم نمیرود . بعدها فوت پدرم که من رفتم بطالش ، چون مثل هر جوانی ، یک نمیشد گفت احساسات کمونیستی ، ولی در هر حال یک مقداری روحیه سوسیالیستی داشتم ، و فکر میکردم خوب یک کسی که یک جائی را میکارد قاعدها " محصولش را هم

خودش بیشتر بپرد ... وقتی من رفتم طالش از بقیه اعضای خانواده ووراث وهمه اینها وکالت گرفتم ، شاید مثلا" در این شهرستان طالش ۷۰ هشتاد درصد تمام شهرستان ، املاک خانوادگی ما بود ... و من اینرا بهرگز هرجایی را میکاشت و در تصرف داشت مالکیتش را دادم . البته دوجنبه داشت هم اینکه قدرت این را که از آنها پس بگیریم نداشتیم هم من آدمی نبودم که بخواهم بیست سال بروم عدليه برعلیه همه اینها شکایت کنم ، هم روی احساس فکر میکردم حق با آنهاست . این مسئله موجب شد که با یک دید دیگری این مردم بمن نگاه نمیکردند ، و در طول آن ۷ هشتاد سالی که من در طالش رفت و آمد میکردم تا انتخابات دوره هفدهم ، در مقابل همه قوم و خویشها که باز با همان وضع خانی و اینها رفتار میکردند با مردم ، خاطرم هست که خود این قوم و خویشها میگفتند که بعداز آمدن تو وضع ما اینجا بهم خورده ، خوب من با مردم خیلی عادی رفتار میکردم ، این موجب شده بود که با نظر خان متعرض و خیلی سختگیر بمن نگاه نمیکردند ، بر عکس جنبه یک قدری حمایت برایشان داشت .

سؤال : آقای رامبد خیلی ها معتقدند که ضعف حکومت اعلیحضرت از زمان تشکیل حزب رستاخیز ، یعنی یک حزبی شدن مملکت شروع شد ، شما نظرتان چه هست در این مورد .

آقای رامبد : من تصور نمیکنم که خیلی فرق میکرد بین حزب ایران نوین و یک حزبی شدن . چون همان موقع هم که حزب ایران نوین بود تقریبا" یک حزبی بود ، چون از سیصد و خورده ای وکیل مجلس دویست و هفتاد و خورده ایش مال آنها بود ، یعنی مال آنها بود که آنها صورت میکردند و در میآوردند . منتهی این دیگر ضربه خلاصی بود ، آن عنوان اینکه کسی نمیخواهد ، گذرناهه اش را بگیرد و برود و اینها چون آخر گرفتاری ما این بود خانم که نه دموکراسی بودیم نه دیکتاتوری . هر کدام اینها یک جنبه ای دارد . دیکتاتوری بودیم قیافه دمکراسی میدادیم ، دمکراسی بودیم قیافه دیکتاتوری میدادیم . خوب همین که هرگز که نمیخواهد گذرناهه اش را بگیرد و برود ، این یک نوع دمکراسی است یعنی که در عین حال باز میگذارند بروند توی این حکومت های دیکتاتوری که نمیگذارند کسی بروند ، حکومت خمینی که نمیگذارد کسی بروند . ولی آنهم کمک کرد البته ، یکی از ضربه ها بودولی خیال نمیکنم که خیلی مؤثر بوده باشد .

سؤال : یکی این ، یکی اینکه بعنوان نماینده مجلس شما فکر میکردید که واقعا" موثرید ؟ چون معمولا" نماینده های مجلس را هیچ مردم جدی نمیگرفتند . راستش را بشما بگوییم .

آقای رامبد : جدی هم نبودند خانم ، اینها اکثرا" دوست من بودند من خیلی هم

شخسا" دوستشان داشتم، اکثر مردمان با سواد بودند، اطلاعات اداری یا اطلاعات تخصصی خوب داشتند، اکثرشان آدمهای درست بودند، اکثرشان علاقه زیاد به حوزه انتخابیه شان داشتند، ولی یک چیزی نداشتند منحصراً "روح مبارزه جویی" و از خود گذشتگی در آنها نبود. با اکثر اینها صحبت میکردند که پس شما چرا اصلاً" وکیل شدید، چون وکیل میشود آدم که بیاید در یک مسئله‌ای دحال است بکند، خوب اینها با میدتجدید انتخاباتشان همه اش مراجعات این میکردند که مبادا حرفی بزنند که همین سازمان امنیت، یا دیگری گزارش خلاف برعلیه شان بدهد، و اینها شاید یکی از مقصیر ترین طبقات هستند آن روزیگه خمینی آمدونوان کرد که وکلای مجلس باید حقوقی را که گرفتند پس بدهند، این نتها موردی بود که من با او موافق بودم. برای اینکه این وکلا بفرض اینکه رای هم نداشتند، دولت هم اینها را انتخاب کرده بود، بالاخره بسم وکیل انتخابشان گرده. بودکه بیایندکار وکالت بکند و نمیکردند بنظر من.

سؤال: زمان... این اواخر سلطنت اعلیحضرت خیلی سعی میکردند که مشارکت مردم را جلب بکنند. اگر یادتان باشد تمام این تبلیغات و اینها درجهت مشارکت میگذشت که چه بکنیم و تمام سینارها که مردم مشارکت بکنند یعنی همه جو رمیخواستند مردم را وارد بکنند. بکدفعه یک جور، یک فضای اینجوری باز شده بود ولی واقعاً "مردم شرکت نمیکردند یعنی اصلاً" نتوانسته بودند مردم را جلب بکنند.

آقای رامبد: برای اینکه مصنوعی بود، ملاحظه بفرمایید، یکدفعه مرحوم هویدا از من گله کرد که شما را دعوت کردیم برای سمینار انقلاب اداری، نیامدید و آنوقت میروی توی مجلس و آنجا ایراد میگیری. با یشان گفتم که آقای هویدا من نمیدانم که شما چرا میخواهید این سیستم اداری را بهم بزنید اصلاً" چه هدفی دارید برای اینکه خیلی بازحمت این سیستم اداری باشی ترتیب سوار شده، و درست همان چیزی است که اعلیحضرت خواسته اند. شما یک سیم برق را از هفت هشت جا قطع کرده اید آنوقت پریز را میزنید و میگوئید چرا چراغ روشن نمیشود این را شما تعمداً" قطع کرده اید؛ این وکلا را مردم انتخاب نکرده اند؟ این دولت را هم مجلس انتخاب نکرده، این رئیس شهربانی راهم دولت انتخاب نکرده، آنوقت شما انتظار دارید که این پاسبان، فکری برای خاطر مردم بکند، آنجاچی که پاسبان بخاطر مردم فکری میکند فکر میکند که این پاسبان تابع رئیس شهربانی است، رئیس شهربانیش را هم رئیس دولتش انتخاب کرده، رئیس دولتش را هم مجلسش انتخاب کرده، مجلسش راهم این مردم انتخاب کرده اند. اگر این برخلاف رفتار بکند تمام این سیر عکس ش میچرخد. رئیس شهربانی را اعلیحضرت تعیین گرده. اند، پاسبان هم بخواسته رئیس

شهربانی و اعلیحضرت نهایت اطاعت را دارد ، کما اینکه یک تلفن از دربار میشود که اعلیحضرت فلان جا سفر میکنند ، تمام برنامه های شهربانی بهم میخورد پاسابانها راجمع میکنند میگذارند آنجا . اما اگر شما میخواهید که انقلاب اداری طوری باشد که مردم از آن راضی باشند باید اول بروید پسراغ خود مردم ببینید چه میخواهند ، باز این مسئله را هم شما سمینار ازمن میخواهید تشکیل بدهید . خوب برگردیم سرهمان صحبت ، علت اساسی عدم رضایت مردم در این بود که مردم را بصورت واقع در آن چیزی که بآنها مربوط بود مشارکت نمیدادند . مردم هم ممکن است سوادش رانداشتند ولی غریزه اش را داشتند و می فهمیدند که نظر اینها عمل " تاثیری ندارد با این جهت شرکت نمیکردند . یک عدد ای شرکت میکردند که میخواستند از قافله عقب نمانند دیگر .

سوال : ببخشید من میخواستم از شما بپرسم که راجع به مدرنیسم ایران نظرتیان چه هست چون وقتی که انقلاب شروع شد همه فکر میکردند که چون خیلی سریع پیش میرویم برای یک مملکت عقب افتاده ای مثل ایران و مردم نمیتوانند این را جذب بکنند و هضم بکنند و این انقلاب یک انقلابی بود برضد این برنامه هایی که در کشور شروع شده بود در این جهت ..

آقای رامبد : درمورد مدرنیسم ایران اجازه بفرمایید این موضوع را بدو قسمت بگذیم یک قسمت فرهنگ یک قسمت علم و صنعت . البته از زمان میرزا تقی خان امیرکبیر که مردی روشنفکر بود و میخواست عقب افتادگی ایران را جبران بکند ، کسب تمدن غربی را در ایران با باز کردن دارالفنون و آوردن مستشاران خارجی شروع کرد و با برگشتن خیلی زود محصلینی که آن موقع البته بیشتر شاهزادگان و اعیان زادگانی بودند که به اروپا و بیشتر هم به فرانسه و بعضی ها هم به اتریش اعزام میشدند ابتدا تعداد انگشت شمار و کم و بعداً هم گروه بیشتر در کشور ما پیدا شد و بعد در دورهٔ مرحوم رضا شاه که اولین هیئت محصلین را از طرف دولت بصورت صحیح و با برنامه‌ای فرستادند ، خیلی وسعت پیدا کرد ، تا این آخر سری که نزدیک بصد هزار نفر رسیده بود محصلین ایرانی در خارج از ایران و با این صورت در آمده بود که اینها بعوض آوردن علم و صنعت غربی به ایران ، تمدن یا طرز زندگی که عبارت از سنت‌ها و رفتارها باشد یعنی فرهنگ غربی را ، هر کدام به نوعی بر میگردانند با ایران . قصد انتقاد نیست ممکن است خیلی محسنه هم در این تمدن غربی می بوده ولی آنچه مسلم است این فرهنگ جدید غیر از سنت‌ها و عادت‌ها و آشناهای بهنحوه زندگیست که خود ایرانی از قبل برای خودش در طول تاریخ داشت . نتیجه‌ای که از اینکار حاصل شد این بود که طبعاً " این تحصیل کرده ها خیلی زود بمقامات بالای دولتی میرسیدند و این مقامات دولتی بالا ، سرمشک کارمندهای زیر دستهایان میشدند ،

کارمندهای دولتی یا به تبعیت از رئیس‌شان یا بحکم اجبار روی برنامه‌ها و طرز خواسته ایکه این وزراء یا روساء از زیر دست انان مطالبه میکردند. برنگ آنها در می‌آمدند و مجموعه با یادداشت شد که دستگاه دولتی بفرم زندگی فرنگی در آمدوی خود ایرانی در وضع خودش باقی مانده بود. کارمند بانک ملی را می‌شناختم که خانم خارجی داشت وقتی پشت میز اداری می‌آمد و در کمیسیونی جائی صحبت میکرد آنچه که متاسفانه اخیراً "مرسوم شده بود" در ضمن صحبت کردن از ده کلمه حرف شاید سه چهار کلمه اش خارجی بود. همین آدم وقتی بر مگیشت خانه اش، شلوار و جورابش را در می‌ورد با زیر شلواری و پا بر هنره روی زمین با مادر پدرش می‌نشست و آبگوشت را با دست می‌خوردند، چون پدرش بازاری بود. وقتی خانه خانم فرنگی میرفت آنوقت دو مرتبه فرنگی میشد. این چه را نشان میداد؟ این نشان میداد که هر ایرانی بدهستگاه دولت که می‌آمد با یک محیط غیر از محیط طبیعی زندگی خودش مواجه بود و این دوگانگی ابتداء موجب بود که دولت و ملت، از یک پارچه خودشان را احساس نکنند و بعد که نحوه دحالت دولت شهرداریها، اطاق اصناف و امثال اینها در زندگی داخلی مردم بیشتر شد شاید احتیاج هم بود؛ و طبعاً "بسیب" یا سوء رفتار یا کامل نبودن مقررات یا توقعات زیاد مردم، حالا هر کدام بود، نارضایتی هایی هم ایجاد میشد و با آن دوگانگی بیشتر آتش میزد و فاصله و دوری را بیشتر احساس می‌کردند. بقول یکی از روزنامه نویسها که در این مورد، اظهار کرده بود با یادداشت آخر سر در آمده بود که مثل قرص ویتا مینی که به بدنه نسازد و یکجا بالا می‌ورد، اصولاً این فرهنگ را که در واقع فرهنگ غربی بود و حاکم بر سازمانهای دولتی ماسه شده بود، ملت یکجا بالا آورد. اما البته آنچه که مربوط به علم و صنعت است، شاید مثل کشورهای نظری زاپن، خیلی بتواند سرمشک خوبی باشد که اگر ما می‌توانستیم بگیریم، ولی با حفظ آن سنت‌های خودمان در زندگی جاری، خیلی طبیعی ترمیشد. من دور نمی‌روم این خط و خط را اذعان می‌کنم، خود من اصلاً با یک بازاری که می‌نشتم غذا بخورم خیلی ناراحت بودم شاید او هم از غذا خوردن من ناراحت بود. همین حالا هم اصلاً لهجه، یک جنوب شهری هم برای من ثقیل است. هم طرز صحبت کردن من برای او ثقیل است و از آن تاسفاً وتر تحمل موسیقی ایرانی را اصلاً من ندارم، متاسفانه، دلیلش هم این بود که پدر من چون رفته بود آن موقع در سن پطرزبورگ و جوانیش را گذرانده بود ابتدا، موسیقی خارجی از طریق ایشان توان خانه مان پایه گذاشده بود، من هم فرد کوچک خانواده بودم خواهرهای بزرگ هم همه میرفتند مدرسه، ژاندارک، آنها هم موسیقی فرانسوی را توی خانه آورده بودند نوبت بمن هم که رسید خوب طبیعتاً همان را ادامه دادم، این مثال خودم را که آوردم، قصد اینست که دیگران را نمیخواهم متهم و محکوم بکنم. ولی این یک پدیده، ای بود که در جمع اجتماع ما پیش آمده بود... من یک شب خیلی ناراحت از

میز و الاحضر شمین که خدمتشان بودیم . میآمدیم ، توی اتومبیل پیش خودم ، اعتراض میکردم که مهری همسر من با من برآشافت که بتوجه که اعلیحضرت چه جوری رفتار ... اعلیحضرت با بچه هایشان فرانسه صحبت میکردند ، همین ذخترشان واينها . خوب من برآشافت شده بودم که ايشان پادشاه ایران آنده باید ایرانی صحبت بکند ، وقتی ايشان فرانسه صحبت میکند دیگر از کی انتظار دارد که تعصب ایرانی داشته باشد . لذا این قسمتی را که گفتید عقیده شخصی من اینست که آنچه که میگویند جهان سوم ، تمام کشورهای جهان سوم باين گرفتاری مبتلا هستند که کسب علم و صنعت اروپائی را یا غربی را یا آمریکائی را ، از عادات و رسوم و زبان خارجی جدا نمیکنند ، که فرهنگ های کشور خودشان را حفظ بکنند ولی این علم و صنعت را هم کسب بکنند . بهمین مناسبت تقریبا " تمام دستگاههای دولتی ازملت ها جدا میشوندمگر آنها که مثل ژاپن هوشمندانه رفتار کرده باشند . همین حالا هنوز در ژاپنی که اینقدر از جهت صنعت پیش رفته ، خوبست یا بد است آنرا بندۀ وارد نمیشوم و فقط وضع را عرض میکنم ، مرد سالاری است ، این خیلی بداست از دید امروز من و شما که چون ما هم دیگر به غربی گرافیده ایم ولی این امر باعث عقب افتادگی صنعت نشده و شاید هم باعث بهم خوردگی اجتماع نشده در ژاپن حالا میخواهند قانون بیرونی به مجلس و یک مقداری ، آنچه که باید حقوق زنان را بآنها بدهند ، بدهند . پس راجع با ایران این مسئله غرب زدگی که اسمش را گذاشته بودند یکی از مسائل مورد توجه است . (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲

سؤال : قربان من میخواستم از شما خواهش کنم که از وضع محلی تان از وضع محلی که با آنجا وابسته هستید برای اینکه من اصلا" نمیدانستم که در آنجا ایل هست و شما فرمودید که .. چون از ایلها که اسم می بردند آدم خیال نمیکند که در شمال هم این وضع هست میخواستم از شما خواهش کنم که از وضع محلتان طالش بفرمائید .

آقای رامبد : خدمتتان عرض میکنم . اصولا" ایلات مبنای تشکیل شان وزندگی شان بسبب آن وابستگی به حرفه آ نهاست که دامداری است . در طالش که یک شهرستانی است در غرب بحر خزر بطول ۱۵۰ کیلومتر و بعرض ۵۰ کیلومتر . ازاين عرض ۵۰ کیلومتر فقط یک مثلثی که شاید سه چهار کیلومتر بیشتر قاعده اش نباشد که میرسد به آستارا که کوه می چسبد بدریا ، فقط این قسمت مزروعی و مسطح است و نتیجه " ۸۰ نود درصد این شهرستان کوهستانی است و محل نگهداری دام است و بهمین مناسبت اینکه در گذشته ۸۰ هزار نفر جمعیت داشته حالا رسیده به صد و سی چهل هزار نفر که اکثریت شان به دامداری اشتغال دارند و این دامداری مبنای همیشه بیلاق و قشلاق کردن است و این

بیلاق و قشلاق کردن آن زندگی ایلی را بوجود میآورد . آنجا همیشه بصورت ایل بوده و باز بیک مبنای سبتوی همین امروز صحبتی را میکردیم ، از این عشاير او ایل طالش در دو مرحله خیلی حساس تاریخ ایران ، استفاده شده . یکی جنگ با عثمانی و سلطان سلیمان است که همین طالشی ها بودند که با وسائل آن موقع که توی تاریخ با آن اشاره شده خدماتی برای حفظ مملکت کرده اند و یکی هم که در دوره پدر و پدر بزرگ خود من اتفاق افتاد در گرگان و آن فتنه ترکمن ها که البته دست روسها ، آن موقع روسيه تزاری ، پشتیش بود ، باز همین عشاير طالش را بسرکردگی پدر و پدر بزرگ فرستادند آنجا که آنها را قلع و قمع کردند و از نین ببرند . ولی آنچه که حالا مورد صحبت میتواند باشد و بتنه میتوانم اظهار عقیده ای بنکنم از وضع این شهرستان در اینصورتی است که من دیدم ، من البته بچگی در تهران هم متولد شدم و هم در تهران بودم و یک مدت کوتاهی در رشت بودم تا بعداز فوت پدرم که بیشتر به طالش رفت و آمد میکردم . قبل " شاید فقط برای تابستانی ، تعطیلی در شهریور بیست که مرحوم رضا شاه رفته بود و من به قسمت های مختلف طالش میرفتم ، چیزی که جالب بود جز تامین امنیت و برقرار حکومت دولت ، تقریبا " هیچ کار عمرانی یا اجتماعی یا اقتصادی دیگر در آنجا انجام نگرفته بود . اشاره من با این نکته از این جهت است که با وجودی که مرحوم رضا شاه خیلی کارهای بنیادی و اساسی برای آبادی و عمران ایران کرد موقعی که رفت و سلطنت بفرزندش مرحوم محمد رضا شاه رسید ، دراکثر شهرستانهای ایران که از جمله اش طالش بود هنوز نرسیده بود که یک اقدامات اجتماعية ، اقتصادی ، عمرانی چیزی بکند ، و آنچه تغییر پیدا کرد در دوره محمد رضا شاه بود . برای نمونه بشما عرض میکنم که ماحتی یک بیمارستان که سهل است یک اطلاق در مانگاه که نداشتیم یک طبیب هم نبود در تام شهرستان طالش . و یک کارمند اداره بهداری بندر پهلوی بود که هفتادی یک مرتبه میرفت در آنجا احتمالا " برای سرکشی یا نمیدانم سرکشی به چه ، معلوم نبود ، و این وضع شهرستان طالش نتیجه اش این شده بود که مردم تقریبا " بهمان صورتی که صدها سال قبلش زندگی میکردند باز هم بهمان صورت زندگی میکردند . ولی تحولی که این دوره سلطنت محمد رضا شاه بوجود آمد بصورتی بود که میتوانم بگویم که در تمام شئون ، چه قسم اجتماعی چه قسم اقتصادی ، مدرسه ، بیمارستان ، کارخانه ، جاده و خیلی مسائل دیگر ، جزو مسائل خیلی عادی پیش پا افتاده آنجا شده بود که در سایر شهرستانها هم بود .

سوال : قربان شما گفتید که مدرسه نظام هم دوره اعلیحضرت بودید منتهی یکسال مثل اینکه پائین تراز ایشان بودید میخواستم ببینم اگر از آن دوره خاطره ایدارید بفرمائید .

آقای رامبد : آنچه که بند خاطرم هست چند نکته جالب بود ، یکی اینکه در مدرسه

ابتدا ئی و متوسطه که من رفته بودم مقاًرَن موقعی بود که اعلیحضرت را فرستاده بودند بسوییں وایشان درایران نبود. ولی برادرهای اعلیحضرت که این شاهپورها بودند شاهپور عبدالرضا و شاهپور غلامرضا و این برادرهای گوچکتر، اینها در مدرسه بودند و در آن ایام برسم مدارس آن موقع آخر هفتہ تمام شاگردانیکه نمره کمتر از هفت داشتند، مدیر مدرسه که سرگرد "رفعت چاه" بود آن مرحوم اینها را به تعداد نمره های کمیان تنبلیه یدی میکرد یعنی کف دستی و چوب میزد و این شاهپورها اکثراً بیشتر شاهپور غلامرضا، و گوچکترها و شاهپور عبدالرضا کمتر، ولی کم و بیش همه شان هر هفته جزو همین شاگردانی چوب بخور پشت در اطاق رئیس مدرسه ردیف بودند

سئوآل : و چوب هم میزدان

آقای رامبد : و چوب هم میخوردند، شاهپور محمود رضا خیلی بچه، کوچک خوش قیافه ای بود از ما کوچکتر بود. ما سرپسرش میگذاشتیم درد دل میکرد که آن لباسهای من که دگمه های براق دارد، چون دگمه های نظامی ها آن موقع یکنou بود که ایران میساختند که خیلی چیزه یعنی یکباران که میخورد سیاه میشد، اما یکی هم بود که از سوئدمیا وردند میگذشت دگمه سوئدی، او میگفت لباسهای دگمه براق را فقط وقتیکه روزهای عبیدمارا میبرند پیش پدرمان، آنها را می پوشیم. این لباسهای دیگر را نمیگذارند در غیر اینصورت، بپوشیم. از این دو خاطره من این دونیتجه را میخواستم بگیرم که مرحوم رضا شاه خودش دستور داده بود و خواسته بود که با این بچه ها اینطور سخت رفتار بکنند که اینها درست تربیت بشوند. و راجع به آن نحوه لباس بچه ها هم باز این اساس سختگیری و دقت یا صرفه جویی را در داخل خانه خودش این شکلی بنا گذاشته بود که بتواند در تمام مملکت هم با این صورت همه جا اعمال بکند چون ناشی از روحیه شخص خودش بود. باز خاطره دیگری بود که این آقای سرهنگ نقدی نامی که بعد سرتیپ شد برادر سپهبد نقدی که وزیر جنگ بود، این رئیس دبیرستان نظام بود. مرحوم رضا شاه هرچندی یکبار بعد از نهار برای قدم زدن میآمد توی دانشکده افسری و دبیرستان و بر میگشت. یکروزی نقدی را رضا شاه مرحوم میخواهد و یک کاغذی با و میدهد. بعد از مدتی که میگذرد دومرتبه در یک گرددش دیگری نقدی را خواست و نتیجه این کاغذ را پرسیده بود که، ما که بچه ای بودیم و از دور نگاه میکردیم دیدیم که نقدی کاغذ را درآورد و بوسید داد بر رضا شاه و یک حرفی مبادله شد و رفت ولی بعداز آن کسانی که نزدیکتر بودند و اینها پرسیدیم و جریان را تعقیب کردیم معلوم میشد که آن ذفعه اول رضا شاه به نقدی گفته بود که این آدم خدمت کرده به مملکت و میخواهیم با و پاداش بدھیم این تقاضا را ازمن کرده، این یکی از روسای غشاير بود که گویا در گرفتن سیمیتیقو و اینها خدمتی کرده بوده و

رضا شاه از او پرسیده بوده که چه میخواهی و این از رضا شاه تقاضا کرده بوده برای اینکه بچه های من دیگر مثل سیمیق و واينها نشوند اجازه بدهيد که این بياپدمدرسه نظام تحصیل کند این تقاضای او بود . دفعه دوم که از نظری پرسیده بود که چه شد آن کار ، نقدی گفته بود که این چون گواهی رسمي ابتدائی ندارد . هر چند که معلم سرخانه داشته طبق مقررات نمیتوانیم این را در دبیرستان قبول بکنیم و رضا شاه آنچه آنروز گفته بود به نقدی این بود که : ولی من در محظوظ بودم ، کافی ذرا میگیردو اعتراضی نمیکند . آن موقع ما که بچه بودیم مسئله مهمی بنظرمان جلوه نکرد ولی بعد که بخصوص توی کارهای اجتماع و سیاست و مسائل دیگر بیشتر اطلاعات پیدا کردیم من همیشه کارهای استثنای و غیر صحیح و غیر قانونی که خیلی با گشاده دستی فقط اشاره اعلیحضرت موجب میشد که همه کس بکند ، مقایسه میکردم بدوجیز یکی با آن تربیت نقدی که مقید انجام وظیفه بود و در فکر فقط خوش زبانی و اطاعت امر نبود یکی آن رضا شاه که برخورده هیچ قابل مقایسه به برخوردهای شیرین و با نراحت بلکه هم توام با شرم حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه ، نبود . رضا شاه آنچه که از او همه شنیدند آدم خیلی تند و در مواقعی هم خیلی خشن بود ، معهذا آن چیزی را که برای قانون خودش ، اینکه قانون هم نبود ، یک مقررات داخلی مدرسه بود ، احترام قائل بود ، این طرز فکری بود که داشت که در تمام ممکن مدرسه عادت به تبعیت از قانون بکند ، این ذخراطه ، خاطره جالبی بود و سال دو م ما آمدیم بدانشکده افسری در آن موقع سال قبل اعلیحضرت آمده بودند و سال دو مدرسه بودند . ولی معهذا باز بدبانی همان طرز اخلاق رضا شاه ، این فرد و سوست که آخر سرهم شایعات زیادی در باره اش هست و فعلاً "با خمینی همکاری میکند و آثاری هم هست که ، همینطور باید باشد ، دوست خیلی نزدیک و همساگردی و مورد علاقه اعلیحضرت بود . معهذا روی آن طرز فکر اعلیحضرت ، هم دامادهای اعلیحضرت ، هم فرد و سوست این سه تا کم و بیش مثل بقیه شاگردها بیک چشم توی مدرسه با آنها رفتار میشد . و خوب این اثر روی روحیه همه شاگردها گذاشته میشد که در مقابل مقررات و قانون همه یکسانند و مملکت یک نظمی دارد در صورتیکه خوب بعدا " دیگر ما مطلع بودیم که در دوره ای که خود ما بزرگ شده بودیم یک تلفن یک آدم خیلی معمولی و یک رفاقت و دوستی کوچکی کافی بود که همه جور استثناء برای همه کس همه جا قائل بشونند .

سؤال : شما توی ذانشکده افسری با اعلیحضرت تماس نزدیک نداشتید ؟

آقای رامبد : نه خیر هیچ نداشتیم .

سؤال : شما وقتیکه متفقین آمدند با یران و مرحوم رضا شاه مجبور باستعفای شدند و

آقای رامبد : معاذرت میخواهم راجع به اعلیحضرت در دانشکده افسری فرمودید یک خاطره‌ای با یتصورت بخارترم آمد ، در شروع جنگ تقریباً " اروپا بود ۱۳۱۸ یا ۱۷ شاپد ۱۸ بود که در تهران هم یک آثار ناراحتی هائی پیدا شده بود ازجمله بعضی جاهای جسته گریخته آتش سوزی پیش می‌آمد ، و یک شب از آن ساختمان ، آن موقع دوشه طبقه ، ساختمان بلند توی تهران حساب میشد ، ساختمان دوشه طبقه دانشکده افسری که خوابگاه ما بود من دیدم که در طرف قورخانه یک آتش سوزی هست . خوب اینگیزه اش البته وطن پرستی بود ولی یک مقداری توانم با شورجوانی و شیطنت بود با وجود اینکه نه بشاغرد مدرسه مربوط بود نه اصلاً" ما مجاز بودیم که پایمان را از مدرسه بیرون بگذاریم ، شاگردهای دیگر را که سی چهل نفر در خوابگاه مابودند بیدار کردیم و لباس پوشیدند و اینها برخلاف دستور و مقررات یک دو دویدم رفتیم دم قورخانه که ما هم درخاوش کردن آتش سوزی ، کمک بکنیم . کار موثری که از دستمان برنمی‌آمد ، سرلوک را فقط بگیریم یا یک قدری جیغ و داد بکنیم ، اطفاییه آمده بودند و کار میکردند در آن گیرو دار دیدیم که ساعت دو و سه بعد از نصف شب بود ، اعلیحضرت هم که آن موقع ولیعهد بود و از دانشکده آمده بود بیرون دیگر ستون دوم شده بود ، ایشان هم آمدند آنجا یعنی آن پائین بودند و اینها ، خوب یک مقداری آنجا ، مرتضی خان هم پیدا یش شده بود و بما دعوا کردند که شما اینجا چکار میکنید برگردید بروید مدرسه . ما هم برگشتیم و رفتیم جمع شدیم رفتیم مدرسه و همه هم احتمال میدادیم که فردا مارا تنبیه خیلی سختی بکنند چون قاعده‌تا " هم‌هیئت‌پرور باید می‌بود . ولی فردا گفتند که همه اینها لباس‌های تمیزشان را بپوشند باشند والاحضرت میخواهند بیانند اینها را ببینند . بعد فردا ما آماده شدیم و والاحضرت آمدند و فرمودند که پدرم بمن دستور دادند که از شماها که اینقدر احساسات وطن پرستی دارید اظهار امتنان بکنم و آمدند از طرف ایشان بما دست دادند . خوب ما متوجه شدیم که ایشان در برگشتن برای مرحوم رضا شاه گفته بوده که اینطور شده حالا دیگر این بنظر رضا شاه بود که مثلًا" اینها را از مدرسه بیرون بکنند یا اینکه تشویقشان بکنند . باز این یک خاطره ایست که طرز تفکر و طرز توجه مرحوم رضا شاه را نشان میدهد .

سؤال : اعلیحضرت یادشان بود که با شما همدرسه بودند ، بعدها ؟

آقای رامبد : اگر هم یادشان نبود دیگر هریکی دوروزی موجباتی بود که اعلیحضرت خاطر مبارکشان از من بیک صورتی یا ظاهراً" یا باطننا" مکدر بشود ، صحبت پیش آمده

بود. و خوب دیگر تکرار شده بود و میدانستند که بنده نظامی بودم.

سؤال : خواستم راجع به شروع سلطنت محمد رضا شاه بپرسم که بحرا نی بودو ...

آقای رامبد : بله در شهریور باز خاطره ای که برای بنده با قیمانده مربوط به مرحوم رضا شاه میشد شایع شد که رضا شاه با فسران رفتشند به صهیان و برگشتن دیا چه در هر حال آن سربازها را مخصوص کرده بودند همه سربازها را . یک تعداد معددی افسرها روزها می آمدیم به سربازخانه ، بطوریکه مجبور بودیم که توی هر آتشواری به صدا صدو چند تا صد و بیست سی تا اسب بود خودما یکی یکی برویم دم آش خور و اسبها را آب بدھیم و برگردانیم و کمک بکنیم با چندتا گروهبان که بودند ، سربازی توی سربازخانه نبود مطلقاً " . در همین گیرو دار یک روز رضا شاه آمد به با غشاه با آن شنل آبیش خوب رفتند کریم آقارا خبر کردند و آن مرحوم آمد در با غشاه ، یک خیابان اصلی با غشاه بود ، در آنجا تا آن پائین ها رفت و با کریم آقا صحبت میکرد برگشت و سوار شد رفت . ولی تا با مروز هم من هنوز نفهمیدم که آن آمدن رضا شاه به با غشاه خالی برای چه بود . البته رضا شاه عادت داشت که دوشنبه ها و پنجشنبه ها بطورناگهان ، بعد از ظهرها ، به یکی از سربازخانه ها میرفت و با زدید میکرد طرز تعلیماتی که پسر بارها میدادند و اینها . ووضع سربازخانه را ، لباس سربازها را ولی آن با زدیدش با آنصورت که دیگر جنگ را هم اعلام کرده بودند که پایان یافته و خوب پایان جنگ هم تا آن حدی که مخبر داریم مصادف با این بود که دولت های روس و انگلیس خواسته بودند از رضا شاه که ایران را ترک بکند و سلطنت را به فرزندش بدهد ، البته مادر جریان این مسائل که آن موقع نبودیم ، اما معهذا برای یک خاطره شخصی بود برای یک یا زدیدی بود ، که با زا مکانی هست یا نیست نمیدانم چه بود !

سؤال : وقتی که شمال اشغال بود شما کجا بودید ؟

آقای رامبد : وقتی که شمال اشغال بود که سالهای اولش من مرتب به شمال میرفتم و در طالش بودم و در آن موقع حتی خانه خود مرا هم روسها گرفته بودند و ستاد عملیاتی شان شده بود در طالش ، تقریباً " یک حالت کشوری را که از طرف یک دولت دیگری اشغال شده ، داشت . وحاکم نهائی در هر امری قنسول یا آن فرمانده نظامی روسها بودند در آنجا ، اما خوب کارمندهای دولت هم بصورت عادی وظایف داخلی شان را انجام میدادند . چند چیز مورد توجه روسها بود که البته در سر راهها نکنترل میکردند مسافرین را وعابرین را ، در انتخابات هم دخالت میکردند خصوصاً " انتخابات طالش آن موقع من که ستم کمتر از سی سال بود و نمیتوانستم شرکت کنم در انتخابات ، مرحوم قائم مقام الملک که قبله" وکیل بود بعد هم از طرف دولت حما یت میشد ،

روسها . ابتدا در قبال او یک شخص دیگری را که با اسم آقای واشق بود رئیس اداره فبد و شکر بود در بندر پهلوی ، اورابرای وکالت طالش درنظر گرفته بودند البته با طالش ارتباطی نداشت ولی همین زوسای غشای رواینه را خواسته بودند و فشار می‌وردند . مدت زیادی کشمکش‌های زیادی در آنجا پیش آمد ، که شایع شد که بالاخره خود آقای قائم مقام الملک از طرف سفیر شوروی حل کرده . که از این مخالفت با او دست بردارند و خودش باشد . اما آنچه که باز خاطره اش باقیمانده ، این وظیفه شناسی ووفا داری ما موریین خیلی جزء دولت بود یک بخشناد ، یک معاون بخشناد ریک پاسبان یا زاندارم بصورت خیلی علاقمند و از خود گذشته ای در مقابل ، هم این فشارهای شوروی وهم عمال اینها و برای اجرای دستور تهران که ، گفته بودند قائم مقام را وکیل بکنید ، هرچه از دستشان بر می‌آمد که خودشان را بخطر بیندازند ، میکردند . البته خوب خاطرات متعدد دیگری هست که ارزش بازگوئی ندارد ولی آنچه که مسلم است بنایی که روسها آن موقع آنجا ریخته بودند بنایی براین نبود که قصد برگشتن داشته باشند ، قصد ماندن و در واقع الحق آنجا بیک صورتی بشوروی برایشان مطرح بود . والبته در قسمت دیگری هم که خیلی جای تاسف بود ، اینها ره های موتوری آورده بودند که برای ما باز تازگی داشت چون آن موقع هنوز این چیزها در ایران مرسوم نبود و آنچه که مقدور بود این جنگلها را همینطور می‌بریدند و می‌بردند بپوشیه ، بطوريکه بعداز رفتمن روسها دیگر تا آنجا هایی که قابل پیشرفت توی جنگل بود جنگل دیگر وجود نداشت همه اش مسطح شده بود .

سؤال : و برخورد مردم با روسها چطور بود ؟

آقای رامبد : برخورد مردم با روسها باید بیاد بیا ورم که آن موقع در طالش اجتماع زیادی بصورت بازار و بازارچه نبود که با روسها و اینها تماس داشته باشند . خانه های متفرق در سر مزارع بود و تماس زیادی در شهرستان طالش نداشتند . و روسها خودشان مستقیما " یا سربازها یشان نهایت احتراف را از این داشتند که با مردم تماس بگیرند . ولی عواملی داشتند که آورده بودند که با اسم ایرانی ، از آذربایجان ، و اینها بیک صورت دیگری حمایت از حزب توده میکردند .

سؤال : از آذربایجان شوروی یا آذربایجان ایران ؟

آقای رامبد : از آذربایجان شوروی آورده بودند با ایران که شاید اینها اجدادشان هم ایرانی بودند . و اینها بودند که تلاش داشتند که حزب توده را گسترش بدنهند و واسطه بین قوای روسها و مردم این آذربایجانی های شوروی بودند که آورده بودند ،

مثلاً" در خود طالش هم یک مردکی یا دم نیست جالا اسمش ، چه بود که ظاهرا " هم آدمهای خوش برخوردي بودند ، ولی خوب برنا مه های خودشان را اجرا نمیکردند ..

سؤال : و حزب توده در آنجا خیلی قوی شده بود ..

آقای رامبد : در طالش ما البته نه خیر ، برای اینکه در آنجا اجتماعی نبود که با ینصورت باشد و بعد هم آنها اینقدر فاصله با این مسائل داشتند که اصلاً" درک این مسائل را نمیکردند چون جنبه همان فهای ایرانی وایلاتی در واقع بیشتر تبعیت از کدخدا مردان خودشان و رئیس ایل اینها داشتند که آنها هم با حزب توده میانه ای نداشتند . ولی در بندر پهلوی بله ، در رشت بله ، اینها خیلی ریشه گرفته بودند.

سؤال : شما چند دوره نماینده مجلس بودید ..

آقای رامبد : من از دوره هفدهم به بعد در انتخابات بودم ، ولی در دوره هفدهم که قبل از خدمتمنان عرض کردم با آن ترتیب اعتبار نامه مرا رد کردند و در دوره هیجدهم هم که شاید این قابل ذکر باشد از نحوه دنوع انتخابات ، اعلیحضرت خواستند از من که کس دیگری را آنجا وکیل بکنیم از آن بعد دیگر دوره های نوزدهم و بیستم و بیست و چهارم که ادامه داشت این هفت دوره در این انتخابات من شرکت داشتم که هر کدام از این نحوه انتخابات هم با نوع دیگرش فرق داشت . مثلاً" در دوره هفدهم ظاهر براین بود که انتخابات آزاد است ، ولی واقعیت این بود که هر کسی در هر مقام با حفظ ظاهر در باطنها" تلاش داشت که خواسته خودش را از قدرت و نفوذ اداری استفاده بکند و پیاده بکند . کما اینکه خود مرحوم دکتر مصدق یک شورائی انتخاب کرده بود با سه شورای عالی انتخابات ، که چندتا قضات در آنجا بودند یکی هم آقای ویشکائی نامی ، که از قضات خوشنام ایران بود در آنجا بود ولی همین شورای عالی انتخابات هم مراقب حفظ منسوبین و علاقمندان خودشان بودند . بطوریکه در آن انتخابات طالش که آن روزها خیلی سروصدای درآورد موجب اصطیش همان آقای ویشکائی بود که پسرخاله آقای قائم مقام بود . بعد از اینکه انتخابات تمام شده بود و اعتبار نامه صادر شد ، با زایشان یک تصویبنا مهای در همان جمع خودشان گذرانند که اگر با زهم خوب جمع بکنند انجمان را ود و مرتبه برای آقای قائم مقام یک اعتبار نامه صادر بکنند مانعی ندارد و جوابش با مجلس است . یا کارمندانها هم همینطور تا مرحله پائین ، آنچه دستهای میرسید از دخالت خودداری نداشتند . قصدم از ذکر این مطلب اینست که آزادی و دمکراسی را از یکشب بروز نمیشود تا یک

ملتی پرد و باید بمور همه در اینکار رشد پیدا بکند . اگر شاه دخالت نکرد ، زیردست شاه دخالت میکند ، او نکرد تا آن پاسان و ژاندارم هم از آن موقعیت خودش ، اگر رشد اجتماعی نداشته باشد ، یکنوعی سوء استفاده میخواهد بکند . در دوره مرحوم راهدی که دوره هیجدهم را انجام میداد ،

سؤال : بیخشید شما فرمودید که اعلیحضرت فرمودند که شما شرکت نکنید در دوره هیجدهم

آقای رامبد : در دوره هیجدهم ، بله

سؤال : چرا ؟

آقای رامبد : این مطلب مربوط میشود که مرحوم راهدی تقریبا "آخرین نخست وزیری بود که همه مطالب را طبق نظر اعلیحضرت انجام نمیداد ، البته بنظر اعلیحضرت احترام میگذاشت ولیکن مقداری خواسته های خودش را هم دیگر بدون مطرح کردن با اعلیحضرت انجام میداد از آن جمله نحوه تشکیل دوره هیجدهم بود . مرحوم راهدی یک عدد دوست و آشنا داشت که خودش کمک میکرد و وکیل میشدند و بعضی از آنها هم مورد علاقه اعلیحضرت نبودند . اعلیحضرت باطنی "خوب ناراضی بودند ولی ظاهرا" برویشان نمیآوردند . از آن جمله پسر مرحوم آیت الله کاشانی را که گویا درموقع دکتر مصدق را بخط بین مرحوم کاشانی و مصدق بود که خبرها را میبرند و میآورند ، چون این آخوندها همیشه عادت دارند که فرزندشان را بصورت منشی یا ولیعهد بکار ببرند مثل همین آقا احمد خمینی ، آن مرحوم کاشانی هم فرزندی داشت آقا مصطفی که اورا میفرستاد . گویا این آقا مصطفی علاوه بر اینکه خبرهارا بین پدر و مصدق میبرد ضمنا "بدربار هم خبر میداد که یک همچنین مسائلی مبادله شده ، بپاس این خدماتی که در گذشته میکرد اعلیحضرت علاقمند بودند که این وکیل بشود ولی چه جهت که من نمیدانم مرحوم سپهبد راهدی نسبت باینکار موافق نبود . و قرار شده بود که گویا این را از سبزوار وکیل بکند ، شنیدم که به اعلیحضرت گفته بودند که این دوتا رای آنجا بیشتر نیاورد ، و نتیجه اعلیحضرت روزی این آقای بهبودی و پور سرتیپ را یا سرتیپ زاده ... پور سرتیپ که معاون مجلس شد بعدا" ، فرستادند بهبودی پدرگون من در محظوظ هستم و این کاشانی را باید یکجای وکیل بکنیم و دولت هم همین مطلب را گفته است که در سبزوار بجز دوتا رای بیشتر ندارد ، و آنجا چون خوب رای دست خود فلانکس است ، این کاشانی را وکیل بکند و فلانکس چوان است ، خوب ، بعد بموضع میشود . ما هم که از پیغام ناراحت بودم وهم خواسته اعلیحضر را دیگر چون نیک صورت هم درآمد . بود که گفته بود . دولت نمیخواهد و من از تو

میخواهم که کمک بکنی ، من در محظور بودم و اعلانی در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات دارم ، باین ترتیب که گرچه اهل ولایت من اینطور بمن لطف دارند و اکثریت شاید میخواستند از انتخابات من طرفداری بکنند ولی چون من علاقمند به کشمکش و خونریزی در آنجا نیستم و آقای کاشانی هم مورد توجه شخص اعلیحضرت همایونی قرار گرفته خواهش میکنم که باشان رای بدھید . خوب این اعلان خوبی نبود . معنا یعنی در خودش مستتر بود اما انگار کسی آن موقع ها زیاد متوجه این مسائل نبود ، فقط یک دوستی من داشتم مرحوم سرلشگر قره نی که آن موقع او رئیس رکن دو بود .

سئوآل : همان که بعد وزیر شد و زمان خمینی کیستند ؟

آقای رامبد : بله ، بله

سئوآل : ترور شد

آقای رامبد : بله ، بله ، خیلی آدم نازنینی بود ، او بمن تلفن کرد که خوب من متوجه این مطلب شدم ، صدایش را درنمیآوریم . خوب منهم واقعا " رفتم طالش و سرو صورت اینکار داده شد و کاشانی وکیل شد . البته مرحوم سپهبدزاده ای این قسمت خیلی رنجید از من و بمن گلایه کرد که نباید اینکار را میکردید ، حالا گذشت ولی برای شرم حضور اعلیحضرت که همیشه صحبت‌ش هست نمونه ای بگویم ، بعده از چندی که گذشت روزی همین آقای بهبودی مجدد آمد که آن موقعی که ما از رامبد خواسته بودیم که کاشانی را در بیاورداز طالش ، رامبد هم تقاضا کرده بود که پس درقبال این ، اعلیحضرت قائم مقام الملک را هم که شایع است که قرار است سنا تور بشود موافقت نفرمایند که سنا تور بشود . چون آن موقع یا مرحوم قائم مقام الملک ما کشمکش داشتیم . گفتم خوب این دیگر کار دست اعلیحضرت است از دست من چیزی ساخته نیست ، گفتند نه ، چرا ؟ آقای بروجردی با اعلیحضرت عریضه ای نوشته و تقاضا کرده است که باید از علماء در مجلس باشد وحالا که کسی نیست آقای قائم مقام را اعلیحضرت بسمت سنا تور انتصابی انتخاب بکنند . قاعده‌تا " قائم مقام نمیتوانست برسم آن موقع سنا تور بشود برای اینکه آن کسانی که در دوره مرحوم دکتر مصدق استغفاء داده بودند در مجلس ، دیگر تصمیم گرفته شده بود که هیچ‌کدام اینها را نگذارند که یا وکیل بشوند یا سنا تور و منحصر بفرد قائم مقام الملک تنها کسی بود که روی خواسته بروجردی اعلیحضرت در این محظور قرار گرفته بود ، گفتم خوب حالا من چکنم . گفتند بله ، آن موقعی که این انتخابات طالش در جریان بود شکایت‌های خیلی زیادی از لا مذهبی قائم مقام و کارهای بدی که کرده است و چه واينها ، مردم

خیلی تلگرافات میکردند ، حالا خوب است همان تلگرافها را به آقای بروجردی و بمن
بگنند که من این تلگرافها را بفرستم پیش بروجردی و بگویم که مردم خوب راضی
نیستند از قائم مقام . منهم خوب چندنفری را از طالش خواستم که همین تعلیمات
را بآنها بدهم . فردا یا پس فردا اینها از بندر پهلوی بمن تلفن کردندکه آقا
ماهنوز بطالش نرسیدیم شما رادیو را شنیدید که آقای قائم مقام سنا تور شد .
تعجب کردند من نشنیده بودم . به بهبودی تلفن کردم که موضوع چه هست گفت باله
گویا قائم مقام الملک هم خبر دار شده بود از این اقدام ، نتیجه اش این شده بود
که آقای بروجردی مجددا " عریضه ای نوشته بود که خوب اعلیحضرت اگرمیل ندارید
اینکار انجام بگیرد ، اقدامات دیگری لازم نیست بگنند ، این بود که اعلیحضرت
دیگر رو در با یستی کردند و دستور دادند فرمان ایشان صادر بشود قصدم از این
خطره هم باز یادآوری این نکته هست که مرحوم اعلیحضرت برخلاف مرحوم رضا شاه
فوق العاده مراجعات خواسته هارا میکرد و خیلی در مقابل مراجعت اشخاص اسماش را
هرچه بگذارید یا ضعف نشان میداد یا ظاهرها " تسلیم میشد تا بعد بصورت دیگری
جبرا ن بگند .

سؤال : ببینید این انتخابات دورهء بیستم مثل اینکه زمان دکتر اقبال بود بعد
دکتر امینی آمد گفت این انتخابات ... آزاد نبود واينها .

آقای رامبد : بله

سؤال : واقعا " زمان دکتر امینی انتخابات آزاد انجام شد

آقای رامبد : دورهء امینی که اصلا" انتخابات انجام نشد .

سؤال : بله ، مجلس نداشت بله یادم هست

آقای رامبد : بله آقای امینی اولین کاری که کرد .. اصلا" امینی به مجلس هم
نیامد یکی از مسائلی که باز اعلیحضرت خدا رحمت کند گله مند شدند ازمن ، همین
بود که انتخابات دورهء نوزدهم که ما در مجلس بودیم ، بعدش مرحوم دکتر اقبال
بمناسبت مخالفت هایی که گاهی از اوقات من میکردم بمن بی محبت بود ونتیجه "ه
موقعی که در دورهء بیستم انتخابات شد آنجا ، عده ای هم که با من مخالف
بودند جزو ملیون بودند ، روی تشویق و تحریک مرحوم دکتر اقبال خیلی شدت عمل
بخرج دادند و آنجا زد خورده شد و یک ده دوازده نفر کشته شدند در طالش ، ونتیجه "

خوب ولی من وکیل شدم . بعد دکتر اقبال رفت و یک انتخابات بعدی شریف امامی آمد انجام داد و سر همین انتخابات هم بود که مرحوم علم هم از حزب مردم رفت . آقای شریف امامی که انتخابات بعدی را انجام داد خودش هم دوشه ماه نخست وزیر بود ، تا روزیکه از مجلس قهر کرد و رفت . بعد آقای امینی آمد . آقای امینی که فرمان گرفته بود ما بمجلس رفتیم و دیدیم که در جلوی مجلس چندتا کامیون سرباز هست و وضع غیر عادی است . جلسه خصوصی تشکیل دادند و گفتند که گویا نظراً علیحضرت بر این هست که مجلس را منحل بکنند و دولتخواسته است . آنجا چند نفر از جمله خود من صحبتی کردیم برای اینکه خوب طبق قانون اساسی اعلیحضرت موقعی میتواند مجلس را منحل بکنند که هم علتش را عنوان بفرمایند وهم تاریخ بعدی را تعیین بکنند البته اینکار که نشد و آقای امینی این را تقاضا کرده بود و مجلس را آن موقع تعطیل کردند . بعد از تعطیل مجلس و حکومت آقای امینی که آقای علم نخست وزیر شد و مجلس بیستم را در دورهٔ نخست وزیری آقای علم تشکیل دادند ، ولی تصور میکنم که آقای علم دخالت خیلی کمی در تعیین وکلای آن دوره داشت و آقای پیراسته هم که وزیر کشور بود که شاید اصلاً " دخالت نداشت وزیر کشور ، چند نفری بودند که بمناسبت آن اصول انقلاب ، آقای راهدی که رئیس بانک کشاورزی بود ، آقای خسروانی که وزیرکار بود ، مرحوم منصور که یک گروهی با اسم گروه مترقبی داشت و شاید چند نفر هم زنده باید باشد آقای نفیسی که شهردار تهران بود اینها هر کدام به جهتی فکر میکردند که راهدی میتواند کشاورزان را جلب بکند . آقای نفیسی میتواند در داخل تهران اصناف و اینهارا جمع آوری بکند یا آقای خسروانی کارگرها را ، با این مناسبت از این عده گروهی تشکیل میشند خدمت اعلیحضرت و کم و بیش آن لیست انتخابات را اینها تنظیم میکردند . که اکثراً " هم از کارگرها و اصناف و طبقات مختلف مملکت بعنوان آزاد مردان و آزاد زنان که لابد خاطر تان هست جلسه ای تشکیل دادند و انتخاباتی کردند . (پایان نوار ۲ الف)

شروع نوار ۲ ب

سؤال : فرمودید که بعد از انتخابات آقای علم از حزب مردم استعفاء کردند ممکن است بفرمایید چرا ؟

آقای رامبد : در جریان انتخابات بیستم تابستانی یعنی انتخابات اول که در دورهٔ مرحوم دکتر اقبال انجام گرفت ، آقای علم دبیرکل حزب مردم بودند و آقای اقبال هم رئیس حزب ملیون . اینها به نحوهٔ انتخابات کشورهای اروپائی که لیدرهای حزب همه جا میروند و سخنرانی میکنند ، به شهرستانهای مختلف میرفتند و هر کدام در جهت حزب خودشان و طبعاً " نقاط ضعف حزب مقابله با صحبتهای میکردند . مرحوم علم

با وجودا ینکه خیلی مورد وثوق و نزدیک به مرحوم اعلیحضرت بود، معهدا آنچه که راجع به دستگاه دولت دکتر اقبال عنوان میکرد غیرمستقیم دولت اعلیحضرت بود و دولتی ها هم به نحوی میرفتند ذهن اعلیحضرت را مشوب میکردند تا روزی که بیشتر اعلیحضرت را ناراحت کرده بودند اعلیحضرت، بطوریکه خود مرحوم علم تعریف کردند برای من، در شهر گویا تشریف داشتند. روی کشتنی بودند و مرحوم علم در ساحل میرود و میرسد، روی قایق بودند، بصورت تعرضی از علم بازخواست میکنند که شما هم اسباب ناراحتی من شدید یا چه عبارتی که علم که آشنا تر بود بروحیه اعلیحضرت، ناراحتی ایشان را درک میکند، بگفته خود مرحوم علم اینطور بودکه میگوید قربان داستان شیخ عطار را میدانید از او سوال میکنند که شیخ عطار چه هست، مرحوم علم میگوید بله شیخ عطار میگوید که از یک عابری مکدر شده بود، عابر با وگفت که خیال نکن تو فقط شیخی من هم آن چنان از خود گذشته هستم که چون تو نخواستی من دیگر نیستم، و شیخ عطار دید که آن عابر مرد و منظور مرحوم علم این بوده که من هم در حکم آن عابر هستم و من دیگر نیستم و با این ترتیب آقای علم خودش را از حزب نیست کرد و کنار رفت، ولی البتہ بعداز رفتن آقای علم، حزب مردمی ها بعضی ها که با مرحوم علم زیاد نزدیک بودند رفتند، ولی بعضی ها هم که بخاطر حزب آمده بودند نه برای خاطر شخصی مرحوم علم مانندند. ظاهرا " باقی بود حزب ولی باطنها " یک کشمکشی بین آن عده که رفته بودند و آن عده ای که مانده بودند بوجود آمد که همیشه مرحوم علم بدو جهت نسبت به حزب مردم باطنها " بی محبت بود، یکی اینکه بعداز رفتن ایشان اینها چرا مانده اند که ... تمام حزب قائم بوجود آقای علم نبوده . یکی دیگر اینکه می ترسید که خدمت اعلیحضرت این شکل سوء تفاهم بشود که آنچه حزب مردم میکند روی تحریکات آقای علم است و آقای علم هم هیچ وقت نمیخواست که برخلاف میل اعلیحضرت تحریکاتی بکند . و با این جهت ما از دو طرف چوب میخوردیم هم از دولت هم از مرحوم علم .

سؤال : این آخرین انتخابات، انتخابات رستاخیز که خیلی سروصدا شد که این انتخابات واقعا " آزاد انجام گرفته و هیچ نوع اعمال نظری نبوده ، شما که خودتان هم شرکت داشتید . عقیده تان چه هست ؟

آقای رامبد : این انتخابات با انتخابات دیگر این تفاوت را پیدا کرد که ابتدا راجع به صلاحیت کاندیداها از محل از آن نمایندگان حزب رستاخیز که در محل بودند یک شورائی که درست خاطرم نیست مثلًا " رئیس دادگاه و چندتا مقامات مختلف مالی یا دولتی یک نظر خواهی میکردند که آنها راجع به صلاحیت این اشخاص نظر بدهند . از استاندارها و سازمان امنیت و سازمانهای دیگر هم ، یک گزارشاتی راجع

باينها ميخواستند تا بين همه اين مقاضيان که در بعضی شهرستانها تعدا دزيادی بودند ، سه نفر را فقط انتخاب کنند . بعد در داخل حزب که ميآمد ، در داخل حزب من آن موقع با حزب رستاخيز رفت و آمدي نداشت ، وليکن با يتصورت درآمده بود شنیدم که گروههاي راتشكيل داده بودند از آن شورا يعالی حزب ، که هرگروه نسبت به صلاحيت وکلای يك يا دو استان رسيدگی بكنند ، و گزارشان را بحزب بدنهند. اين گروهها در داخل خودشان يك کسی را سپرست و رئيس تعیین ميکردند ، اين سر پرستها و رئيسها دائم با سازمان امنيت در تماس تلفني بودندکه مثلًا " راجع بحسن اينطور ميگويند راجع به حسين ... چون آن گزارشاتي که آمده بود يك گزارشات فرمولر بود فقط نوشته بودند مثلًا "صلاحيت سياسي دارد شهرت محلی دارد ياندارد ولی چيزی تعرفه خاصی نبود . سازمان امنيت در اين مسئله نسبت به بعضی اشخاص نظر ديگري غير از اينکه آنجا مععكس بود داشت . بطور يکه راجع بخود من که مسبوق شدم ، مصر براین بودند که اعلام نشوم . در توی صورتها که چيزی نداشتند که بگويند نشود وليکن باين ترتيب بود که روز آخري که قرار شد که اعلام بكنند خدا رحمت کند مرحوم دكتر آزمون برای گilan و مازندران ما مور بود با اعلام من مخالف بود و مدعی براین بود که سازمان اينطور خواسته يعني بعد با خود من اينطور اظهار ميکرده و ميخواست ثابت بكند . گويا در آن جلسه نهايی که اين صورتها را ميخواستند خدمت اعليحضرت ببرند ، آقاي هويدا که آن موقع هنوز رئيس حزب بود بله دبير كل حزب .. رئيس حزب بود عنوان ميکند که ديگر صلاحيت فلانکس را مورد ندارد شما رسيدگي بكنيد اين نظر خود اعليحضرت همايونی است . از ديگران شنیدم که مرحوم هويدا در آنجا خدمت اعليحضرت عنوان کرده است که فلانکس و آقاي فضائلی که دبير كل آخري حزب مردم شده بود . بعداز مرحوم عامري اينها را اين کميسيونها يا احتمالا" سازمان با آنها اظهار مخالفت کرده . و خوب لابد به نحوه اي عرض ميکند خدمت اعليحضرت که اعليحضرت ميفرمایند که خوب حالا که مبارزه است اگر راي دارند خوب بروند شرکت بكنند . و نتيجه " قصد از اين يادآوري اين بود که با وجود آن دخالتها و با وجود آن صورتهاي که از جاهای مختلف ميگرفتند ، سازمان امنيت باز از دخالت نهايی برگنارنبود يك اعمال نظرهاي داشت خودش . اما در محلها حقا" سعي ميشد که بين اين سه نفر نهايی مراعات را بكنند و گرفتاري اين شده بود که ما مورين برای اينکه خودشان را تبرقه بكنند آنهايی که ضعيف تر بودند خيارى بيشتر مراعات ميکردند که چون آنها شکایت ميکردند و در هرجا آن کسی که كمتر راي داشت ، در انجمانها و در هيئت نظارت و اينها بيشتر امتياز داشت و باين ترتيب اين وکلای رستاخيز هم که آمده بودند چون من خوب در اين هفت هشت دوره اي که در مجلس دیده بودم شروع مجلس را ، روحيه اين وکلا که هشتاد ، نود درصد شان تازه بود بكلی متفاوت با روحيه وکلای ديگر بود و اينها خودشان را وکيل واقعی

مردم میدانستند و خیلی با امیدهای بسیاری آمده بودند.

سؤال : میخواستم خواهش کنم از شما که در این مدت که در مجلس بودید آن واقعی را که بنظرتان جالب می‌اید و فکر میکنید که در چشم ضروری است بفرمایید.

آقای رامبد : از واقعی قابل توجهی که بشود ذکر کرد چون بعداً "هم زیاد بحث درباره اش پیش آمد ، یکی در دورهٔ مرحوم منصور بود ، راجع به لایحهٔ مصونیت مستشاران امریکائی . این لایحهٔ مصونیت مستشاران امریکائی با ینصورت بود که در مجلس سنا بدون سرو صدا تصویب شده بود . چون لواح را بسته با ینکه بکدام مجلس تقدیم کنند اول آن مجلس تصویب میکند و با آن یکی مجلس ارجاع میکند . مگراینکه بعد اختلاف بشود و در این خصوص سرو صدائی بلند نشده بود . در مجلس شورا که خواست مطرح بشود ، خود لایحه چیز مفصلی نبود فقط دو سه سطر بود که این مستشاران از امتیازات فلان بند "کنوانسیون" وین استفاده میکنند . بنابراین لازمه اش این بود که اول "کنوانسیون" وین تصویب بشود بعد این لایحه مطرح بشود . در مجلس یک عدد ای از جمله خود من با این لایحه مخالفت داشتیم ، منتهی این مخالفت با این ترتیب بود که ابتدا من به آقای پرفسور عدل جزئیات وجهات مخالفت را گفته بودم که بعرض اعلیحضرت بررساند . آقای پرفسور عدل مثل معمول جواب آوردند که فرمودند میدانم مانع ندارد باید تصویب بشود . من باز بوسیلهٔ همین آقای فردوست که آن موقع سمتی بازداشت یا قائم مقام سازمان امنیت بودیا در سرای نظامی بود یا بازرسی بود چون بقسمت نظامی بستگی پیدا میکرد با جهاتی که بنظرم میرسید دلایلش را هم نوشت و دادم که بعرض بررساند . روز قبل یا مقارن روزی که لایحه طرح میشد ایشان هم اطلاع داد تلفن کرد که بعرض رساندم فرمودند مانع ندارد تصویب بشود . بنابراین مخالفت خیلی مستقیم و حادی طبعاً نمیخواستم در آنجا بشود که اعلیحضرت تعبیر با این بفرمایند که برخلاف دستور اکید ایشان که دوبار هم سوال و جواب شده من مخالفت کردم ولی مسئله هم چیزی نبود که بشود از آن بسادگی رد شد ، چون بیش از هر کس برای خود اعلیحضرت این مضر بود . نکاتی در آنجا داشت که حالا هم گذشته و هر وقت من بر میگردم بموضع فکر میکنم یقین میکنم که این کسانی که متصدیان امر بودند هیچ وقت توضیحات لازم را به اعلیحضرت نیمدادند . حتی آن چیزی را هم که من گفته بودم یقیناً این آقای فردوست بعرض اعلیحضرت نرسانده بود . چون این مصونیت‌ها برای این بود که اگر که این اشخاص هرگناهی بگند محاکمه اینها با محاکم دولت ایران نیست خوب یک سفیر نمیتواند کاری در دستگاه دولتی بگند اگر حتی یک اخباری هم میگیرد برای کشور خودش میفرستد این در محض داده سفارتخانه خودش این اخبار را میگیرد . این غیر از آن زنرالی است که تمام

مسائل محترمانه، دولت ایران هم در اختیارش هست و اگراین را بهرجایی بدهد، دولت ایران نتواند تعقیب شود. یک گروهبان امریکایی که در ارتش ایران کار میکند اگر فرضاً "در توى سربازخانه بیک زنرا ایرانی هم اهانت کند، این خیلی برای روحیه سربازها زننده است که دولت ایران نتواند این را تعقیب کند. حتی ممکن بود که بخود اعلیحضرت هم این اهانت کند، طبق آن قانون با این ترتیب میشد وصیح نبود با ینصورت. معهذا چون فرموده بودند نکنید، نتیجه" زرنگی یا شبیطنت یا تاکتیکی که ما بکاربردیم این بود که در آن کنوانسیون وین که مسئله مطرح میشد بطورکلی، بقیه وکلا که توجه زیادی نداشتند جلب توجه آنها را روی آن موادی که بر میگردد با این لایحه ما بحث کردیم. مرحوم منصور هم چون متوجه نظر نبود که حالا ما چه نتیجه میخواهیم بگیریم در آنجا ما بصورت سؤال مطرح میکردیم وایشان هم جواب میداد تا بمror ذهن مجلس آماده خود مسئله شد که این موضوع چطور است، واينها بعداً تصویب آن کنوانسیون بلافاصله این لایحه را مطرح کردند. تا آنجا دیگر خوب ما عده زیادتری هم صدای پیدا کرده بودیم و مخالفت‌های زیادی شد. حقاً" باید گفت که اکثر نهادهای ایندگان شاید که نود درصدشان آماده رای دادن نبودند و این باید حس وطن پرستی شان را تقدیر کرد. آخر هم واقعاً" روی تاثر دیگر موقعی که برای رسید، بعد از صحبت‌ها و توضیحاتی که من دادم یک قطعه شعری بنظرم آمد که این بیشتر موجب تحریک وکلا شد، به مرحوم منصور گفتم نکن کاری که دنیا.. جهان با این فراخی تنگ آید

حالا دیگر بیست سال میگذرد بیام رفته مادرت میخواهم ..

نکن کاری که برپا سنگ آید

جهان با این فراخی تنگ آید

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند

تونا مخدوبیتی ننگ آید

بعد من روی عصبانیت که این لایحه را زدم روی تریبون که بیایم پائین، تصادفاً دفترچه لایحه گرفت به گوشه تریبون و برگشت خورد توی صورت منصور، آن موقعی که من گفتم ننگ آید شاید بین وکلا این شکلی سوء تفاهم شد که من اینرا تعمداً زدم، نه اینطور بود. او هم خیلی ناراحت شد و بعد برای اینکه وکلا تازه وکیل شده بودند و آشنا نبودند تقاضای مخفی کردیم که اینها اگر بخواهند رای مخالف بدنهند دیگر از کسی هم واهمه نداشته باشند. برای رای مخفی هم باز چون خطیبی جلسه را اداره میکرد.. برای اینکه وکلا متوجه بشوند که اگراین رای مخفی هم دیده بشود دیگر اصلاً" باطل است، برای خوش خدمتی یک رایی را نشان ندهند و اینها همه توضیحات را از رئیس خواستیم و او توضیح داد تا رای گیری کردند. در این رای گیری، عملًا" این لایحه رد شد با این معنا که تعداد رای مخالف

وممتنع مجموعاً " بیش از تعداد رای موافق بود متنه و قتی رای با مهره هست و ممتنع را با آن صورت صدا میکنند فقط ممتنع نمی آید رای بدهد ، همین که نیامد رای بدھد یعنی اسامی را که خوانده شده باید در جمع وکلا درنظر بگیرند نه فقط مهره موافق و مهره مخالف را . اما خوب مهره موافق و مهره مخالف را درنظر گرفتند ظاهراً " گفتند با ده دوازده تا اکثریت تصویب شد و چون این جلسه ، جلسه خیلی طولانی ای شد که تا ساعت چهار پنج بعداز ظهر طول کشیده بود و مرحوم منصور ساعت نه درنخست وزیری بهمکارها یش گفته بودکه من میروم و نیمساعت دیگر بر میگردم خیال میکرد خیلی ساده چون خیلی خوب صحبت میکرد ، با بیاناتی میتواندم مجلس را قانع بکند ، نتیجه این شد که بعد آئین نامه مجلس را اصلاح کردند و چون وکلا دیگر آن روز هیچکدام به نهار واينها نرسیدند ، برای ساعت‌های جلسات ساعت معينی را قرار گذاشتند که بيشتر از چهار پنج ساعت بيشتر نباشد مگر اينکه برای اينکار مجلس رای خاصی بدھدواينها . و اين مسئله را من که اطلاع نداشم ، گويا توام با يك وقايي در قم بود . ما اصلاً روحان خبرنداشت . فردا صبح که من ... مقارن بود با شب تولد اعليحضرت ، فردا صبح که باید ميرفتيم برای چهار آبان برای سلام ، من خواستم از در بروم بپرون سپهبد گيلانشاه آمده بود ديدن من که خيلی هم تعجب كردم و پرسيدم عجب است سلام نرفتيد شما ، گفت نه مرا بازنشته كردند . خوب من برای دلداری او برگشتمن و نشستيم توی منزل و يك قدری پذيرائي بكنيم در هر حال موقعی که بسلام من رسیدم دير شده بود وهمه وکلا داشتند از پله میامند پائين و هر کدام رسیدند گفتند سراغ تورا میگرفتند . مگر من شدم کي ... از رئيس مجلس پرسيدم چه هست ، گفت اعليحضرت فوق العاده از جريان مجلس دیروز ناراحت بودند که خوب میدانند که زير سر تو بوده ومن نگران اين شدم که خدمت اعليحضرت اين جور سوء تعبير بشود که واقعاً من نسبت بايشان بي اطاعتی كرده باشم که حتی امروز روز تولدشان هم دیگر نیامدم شرکت بکنم تعمدی كردم که بيك ترتيبی خودم را نشان بدهم آنجا که من آمدن را ، آمدم ، .. دوستی داشتيم در دربار آقای گيتی که ما مورتشريفات بود به گيتی يادآوري كردم که گيتی خاطرت باشد که من آمدم امروز ولی نرسیدم . اوصار کرد که نه بخصوص شما خوب است که خودت را نشان بدھي و چون شما يك شرکتى داريد جزو بازرگانان واينها مي توانيد برويد و بايستيد . من خوب به عمرم جزو بازرگانان نرفته بودم ، وقتی رفتم آنجا خوب مسئله هم مسئله روز شده بود همه هم خبر داشتند من رفتم جزو هر دسته اى با يستيم ديديم خواهش تمنا که ترا بخدا اينجا جزو ما نايست که چوب ترا ما بخوريم . نتیجه " خبر كردن که اعليحضرت آمدن و من زير دست صف بازرگانى ، بالاي دست اطاق صنایع آنجا موقتاً " ايستادم که اعليحضرت بداشند من آمده ام . اعليحضرت تشريف آوردن و نفر اول اينجا شركت نفت بود که مرحوم دکتر اقبال خواست که تهنیتی بگويند ،

وسط صحبت‌های دکتر اقبال اعلیحضرت اینقدر اوقات تلخ بودند که نطق را از او گرفتند و تشکر کردند . بعد از او مرحوم مسعودی از اطلاعات از طرف مطبوعات آمد صحبت بکند که روز فرختنده ایست ، باز گفتند میدانم .. دیگر باینجا که رسید من آنچنان تعظیمی کردم حضور اعلیحضرت که تایشان از اطاق بروند بیرون من سرم را بلند نکنم که رو برو بشویم . چون اگر خوب حرفی میزدند که من نمیتوانستم جسارتی بکنم خوب در هر حال آن گذشت . بعد من شنیدم که تکرر اعلیحضرت ، از این سوء تفاهم بود که فکر کردند که "احتمالاً" شاید بین این گفته‌های ما در مجلس با آنچه که در قم گذشته یک ارتباطی بین ما بوده . چون آقای دکتر بقائی کرمانی هم یک شیطنتی کردو یک اعلامیه یا شبناهای درست کرد که هم گفته‌های آقای خمینی را توی آن گنجانده بود دریک فصلش و هم گفته‌های بندۀ را توی مجلس در آنجا گنجانده بود مثل اینکه ماه‌ها همه در یک چیز هستیم . خوب ، برای اینکه این سوء تفاهم از خدمت اعلیحضرت رد بشود اصولاً" خود منهم در طول این چند سال خدمت در مجلس همیشه مخالف این بودم که مذهب و سیاست را فاطی بکنند ، یک صحبت نسبتی" مفصل یک ساعت‌های چند روز بعد بر علیه دخالت روحانیون در سیاست و در امور مملکت کردم که همان اولین آشناهی اسم بندۀ و خمینی بین هم دیگر شد و اونسبت بمن و من نسبت با و خوب تا موقع انتخابات بعدی اعلیحضرت این را فراموش نکرده بودند و همیشه این راهی تحقیق میکردند که اصل مطلب مهم نیست برای اینکه حقاً" باید باینجا یاد آوری کنم که اعلیحضرت در اینطور مطالب فوق العاده گذشت و لغت صحیحش را بگوییم انصاف بخارج میدادند یعنی اگر یک کسی هرچقدر هم خلاف خواسته ایشان اصولی صحبت کرده بود و غرض و مرض شخصی نداشت و عقیده اش بود و عنوان کرده بود ، ایشان خیلی با گذشت صرف نظر میکرد اما گلایه شان از من برای این شده بود که با وجود دو پیغامی که من داده بودم ، پس چرا پرسیدید و با وجود این چرا ...؟ خوب من هم عقیده ای براین داشتم که صحبت من در مجلس انعکاس این بود که کسی بدون اجازه اعلیحضرت صحبت نمیکند ، بنابراین در بین ارتشی‌ها این شکل منعکس خواهد شد که اعلیحضرت باطنان" با این لایحه مخالفند این دولت است که این لایحه را آورده و حیثیت اعلیحضرت در بین ارتشی‌ها محفوظ میماند . در هر حال دیگر مثل همیشه گذشت .

سؤال : زمان دکتر مصدق که دستور انحلال مجلس صادر شد شما هم استعفاء کردید .

آقای رامبد : نه خیر در زمان مرحوم دکتر مصدق دیگر آن موقع من توی مجلس نبودم چون قبل از آن عرض کردم که آن انتخابات وضع خاصی پیدا کرد چون هم من اعتبار نامه گرفته بودم هم آقای قائم مقام‌الملک رفیع ، دیگر من نبودم .

سؤال : آقای رامبد لایحه اصلاحات ارضی هم راحت گذشت از مجلس یا آن‌ها

آقای رامبد : لایحه اصلاحات ارضی ، بله خیلی راحت گذشت منتهی با ینصورت بودکه اولین لایحه اصلاحات ارضی را آقای دکتر آموزگار آورد وقتی وزیر کشاورزی بود در دولت آقای دکتر اقبال . در آن موقع سرو صداهایی بلند شد و آقای بروجردی نامه‌ای نوشته به مجلس ونگذاشتند که آن انجام بشود در این یکی دوره با ینصورت نبود چون دیگر از مالکین بزرگ کسی در مجلس نبود و اکثر کارگران و مأمورین اصلاحات ارضی بودند که خود شان اصلاً " مجریاً نش بودند و از مالکین بزرگ هم کسانی که بودند جرات بیان نداشتند . خاطرم هست که جلسه مشترکی در مجلس سنا تشکیل شده بسود یکی دو تا از این سناتورهای محترم که املاک زیادی داشتند حالا نمیدانم " پارکینیسون " گرفته بود خدا رحمتش بکند یا اینکه واقعاً " دست و پایش می‌لرزید ما که یک مسائلی را مطرح می‌کردیم همه اش عنوان می‌کردند : نکن بدتر می‌کنند ، بدتر می‌کنند ، ولی قصد از این اشاره این بود که در هر حال در کمال علاقه رای میدادند هیچ اشکالی نبود بله .

سؤال : شما دیگر خاطره دیگری از مجلس ندارید که بفرمایید ؟

آقای رامبد : خاطرات بند که بالاخره بیست سی سال می‌شود ، ولی چیزی که ساعت در ذهنم باشد که مفیده فایده برای گفتن باشد نیست اگر بعد بخاطرم بیاید عرض می‌کنم خدمتان .

سؤال : جناب آقای رامبد من خیلی ممنونم از این صحبت‌هایی که شما کردید یک مسئله‌ای روشن شد برای اینکه میدانید توی ایران آنهایی که توی مجلس نبودند بهر حال مردم همیشه فکر می‌کردند که این مجلس یک حالت نمایشی دارد ، یعنی موافق و مخالف .. خوب مخالف هم که شما باشید فکر می‌کردند که خوب بشما هم دستور میدهند که بیایید و این صحبت‌ها را بکنید یعنی هیچکس فکر نمی‌کرد که ممکن است واقعاً " شما تحت فشار نباشید یا بهر حال دستور نگرفته باشید .

آقای رامبد : بله ، مسئله‌ای که جالب هست همین است که با اجازه تان یک مثال قدری خنده دار هم من قبل " خدمتان عرض می‌کنم ، یکی از دوستان من روزی پیش من بود و خیلی از اوضاع انتقاد می‌کرد بصورت شدید ، با و تذکر دادم که نتیجه این انتقادات با ینصورت موهن چه هست . تازه مرا هم که سی چهل سال است می‌شناسی و اینقدر نزدیک هستی بمن و میدانی که طرز کار من چه جور است ، صحبتی بنا به وظیفه و اعتقادم در مجلس می‌کنم که یک سمتی دارم با زمردم تصور می‌کنند که لابدا زسازمان امنیت یا جای دیگری من دستور و سفارش می‌گیرم . تا این حرف را من زدم این

بیچاره که چشمش هم یک مقداری نابینا بود و تسبیح می‌انداخت در حالیکه سرشناسی‌هایی بود گفت خوب بی ارتباط هم نیستید، که این خاطره خنده دار برای من ماند و بفاصله‌ی یکی دو روز رفتم کار دیگری داشتم آقای هویدارا ببینم از بسیار آتمسفر و محیط همین مثال را برایش آوردم که یک همچنین واقعه ایست و این دوست من که اینقدر با من نزدیک است تازه میگوید بی ارتباط هم نیستید. خوب آقای هویدا هم یک مقداری خنده دارد فردای آنروز لایحهٔ معافیت شرکت‌های نفتی را از هویدا مالیات، یا یک تصفیه حسابی که بود آورده بودند، که دولت یک مبلغ معینی از اینها دریافت میکرد و مرافقه را قطع میکرد. چون چندین سال میگذرد جزئیات در ذهنم نیست ولی در هرحال لایحه‌ای بود که بنظر من ایراداتی داشت. در محیط مجلس این شکل انعکاس پیدا کرده بود که هرچه راجع به سیاست خارجی و نفت است، پس حتماً این موسم بعرض اعلیحضرت رسیده است وایشان وقتی فرمودند، با یاد تصویب خوب طبعاً از طرف اکثریت مجلس اعتراضاتی بلند شد که: شما بهتر میدانید، یا اعلیحضرت بهتر میدانند، از این حرفاها یک قدری تهدیدآمیز، بین نمایندگان یک آقایی با اسم کاظم مسعودی نمایندهٔ شیروان بیشتر از همه اعتراض میکردو مانع صحبت من میشد که بیاورد پائین و این صحبت‌ها چه هست که شما میکنید. من به آقای کاظم مسعودی خاطرم نیست یک عبارتی گفتم که برای ایشان اینجور تلقی شد که یعنی شما با یک سازمان‌های مربوط هستید و یک دستوری بشما دادند، و گفتم خوب آنها که مثلًا باید بدانند شما انجام وظیفه میکنید فهمیدند بگذارید من صحبتم را بکنم. این بیشتر ناراحت شد و فریاد کشید که خوب بندۀ عضو کجا هستم چه بود... من بیاورد حرف این دوستمان گفتم خوب بی ارتباط هم نیستید. این حرف بی ارتباط هم نیستید تنها کسی که سابقه‌اش را داشت مرحوم هویدا بود، هویدا باشیدن این کلام بی اختیار شروع به خنده کرد و عصایش را بلند میکرد میزد زمین و کاظم مسعودی بسیار ناراحت شد که حالا این تظاهرات را به نفع دولت و آقای هویدا میکرد تنها کسی که بیشتر از همه میخند آقای هویداست ولی نمیدانست که این موضوع چه هست. اما با این قصه و سابقه‌باید خدمتمنان عرض کنم که مطلقًا چنین نبود با این ترتیب که اکثر اوقات، مسائلی پیش می‌آمد که ما خوب سمعی میکردیم یک تحقیقاتی بکنیم که ریشه این مسائل چه هست و این تصمیمات مبتنی برچه مقتضیاتی بوده، بعضاً که ایجاب میکرد بوسیله آقای پروفسور عدل پیغام میدادیم خدمت اعلیحضرت، و بعضی اوقات ایشان واقعاً در اشتباه بودند بنظر من، که می‌گفتند اگر مطالبی دارند در مجلس بگویند، ما می‌گفتیم نود درصد اوقات هم حتی بدون اطلاع پروفسور عدل خود ما صحبتی میکردیم باز یک مسئله‌ای خاطرم آمد که برای نحوهٔ صحبت‌های مجلس، بدانید چه جوری بود. آقای دکتر کنی شد دیرگل

حزب مردم ، وایشان با تکاء نزدیکی با آقای علم تصور میکرد که خوب حالا یک آزادی عمل بیشتری دارد . ولی من که یک مقداری تجربه‌ای بدست آورده بودم با توجه به جوانب کار همیشه ، اینکار را انجام میدادم که اوقات تلخی اعلیحضرت و برآشتنگی دستگاه را هم در آن حد که بندها پاره بشود ، نکشانم . آقای دکتر کنی گفت که نه ما امسال اصلاً " صحبت نمی کنیم در بودجه وقتی بحرف ما توجه نمی کنند . با ایشان یا آواری کردم یکدفعه اینکار را مادرگذشته کردیم و باعث شده است که نزدیک ده سال است آقای والا چوب میخورد ، دیگر اینکار را تکرار نمی کنیم ، گفت نه ، تا فردا که قرار بود بودجه مطرح بشود گویا ایشان با آقای علم تماس گرفته بود ، چه کرده بود که نمیدانم ، تلفنی بمن مراجعه کرد که فلانکس دستم بدانست حتماً " باید صحبت بکنیم و خود شما هم صحبت بکنیدواینها ، با ایشان گفتم که واقعاً " این شکل هم بود صحبت هایی که در بارهٔ بودجه بخصوص میکنم من همیشه یکی دوماه رویش کار میکنم و در هر فصلش با یکی از متخصصین و کسانی که در آن کار سابقه دارند صحبت میکنم و این احتیاج بدو ما کار دارد وغیر ممکن است من صحبتی بکنم ، ولی دوستی دارم آقای زهتاب فرد ، هم آدم خیلی خویش بیانی است وهم آن مسائل بودجه واينها را مطرح نمیکند ولی مشاهدات خودش را از نارضایتی های مسردم و نا بسامانی های اجتماع عنوان میکند چون روزنامه نویس هم هست خیلی خوب می تواند ، منهم همیشه یک " فایل " یا یک " دوسیه " آماده ای داشتم که در طول سال همیشه هر وقت نامه های شکایت یا اعتراض مستقیم میرسید یا ملاقات های اشخاص میکردند و نواقصی راجع بمسائلی میگفتند یا داداشت میکردم یا توی روزنامه ها یک مطالبی بود اینها را آن منشی من به ترتیب توی هر اداره یا وزارت خانه ای که بستگی پیدا میکرد فایل میکرد . اینها را در اختیار آقای زهتاب گذاشت که شما راجع به رقابتی میخواهید که یک گوشه های را ببینید چه خبراست ، این توها هست و اگر بخواهید صحبت بکنید میتوانید صحبت بکنید . زهتاب فرد رفت و هفت هشت ساعتی با استفاده از مطلب خودش و کمی از این مدارک صحبت کرد واينکار رسید تا نصف شب ، ساعت دوازده دیگر " معمولاً " مجلس تعطیل میشد و بقیه صحبت های ناطق باید بروز بعد می افتاد . صحبت زهتاب که تمام شد ضمن صحبت های زهتاب این قسمت بود که یک رئیس دارایی مازندران بوده که سازمان بازرگانی شاهنشاهی رفتار آنها و ازاو تشویق کرده خیلی خوب کار کرده ، و بلافاصله وزیر دارایی آقای دکتر آموزگار این را عوض کرده و تنبیه اش هم کرده است . زهتاب اینرا هم مطرح کرد . آقای آموزگار در مجلس بود و وقتی که صحبت زهتاب تمام شد عنوان اینکه مجلس را بخواهند خاتمه بدهند ، از رئیس مجلس اجازه گرفت و رفت توضیح داد که بله این تشویق را کرده بودند برای اینکه بازرسان شاهنشاهی کار دارایی بلند نیستند فقط به پذیرائی و برخورد خوب این آقا توجه کرده بودند ، کار دارایی

رقم است و من رقم را دیدم که ایشان وصولی کافی نداشته بنا براین عوضش کردم . وقتی جلسه تمام شد آقای زهتاب گفت که دیگر مطالب من تمام شد فردا هم صحبتی ندارم بکنم کس دیگری را پیدا بکنید . از اکثریت هم تعداد زیادی ، ده پانزده نفر ، برای خوش خدمتی میخواستند که بروند و صحبت بکنند ولی آئین نامه مجلس بایسن ترتیب است که تا یک مخالفی صحبت نکند دیگر موافقی جای صحبت ندارد . بنا براین وقتی خبردار شدند ماسکسی را برای صحبت نخواهیم فرستاد نیت این را داشتند که عنوان بکنند که خوب پس اگر مخالفی هست بباید صحبت بکند ، پس مطلبی ندارید بگوئید ، خوب حقا " هم همینطور بود چون کسی تهیه ندیده بود . من یک چیزی خاطرم رسید ، راهی خاطرم رسید با آقای زهتاب گفتم شما بروید فردا و در شروع صحبت از رئیس مجلس ایراد بگیرید که وقتی صحبت من تمام نشده بود مجلس را که شما ختمش کردید موقتا " با اسم تنفس تا فردا صبح ، در بین صحبت من ، این خلاف آئین نامه است که بوزیر دارایی اجازه دادید بباید صحبت بکند و شما مراجعات اینکار را نمی کنید ما هم اینجا بدوسنانمان گفته بودیم که شلوغ بکنند و بگویند اینطور است واينها ، وقتی کار شلوغ شد من آنوقت بلند میشوم و میگویم که شما اصلا " نمیخواهد آقای زهتاب صحبت بکنید وما هیچکدام دیگر توی این مجلس صحبت نمی کنیم همین کار را هم عمل کردیم . آقای زهتاب رفت و ایراد گرفت و آقای رئیس گفت شما حرفتان را بزیند واينها هم شلوغ کردند و اکثریت هم به زهتاب حمله کردند و منهم بلند شدم و گفتم که اصلا " توی یک همچنین مجلسی جای صحبت کردن نیست که رئیس وظیفه اش را انجام نمیدهد . خوب ضمن این شلوغی ها واينها يك سه چهار تا تیروخته و این پیشستی ها هم شکسته شدواينها ، بهانه ای پیدا شد برای اينکه ما صحبت نخواهیم کرد . يكی دوروز گذشت آقای معینیان بمن تلفن کرد اعلیحضرت درسن موریس تشریف داشتند ، که من عقب عدل میگردم پیدا یش نمیکنم و يك کار فوری است . من آقای پروفسور عدل را که در بیمارستان بود پیدا کردم و گفتم با معینیان تمام بگیرید و بعد آقای عدل بمن اطلاع داد که بله يك تلگرافی است که از اعلیحضرت رسیده و باید به اعضای فراکسیون ابلاغ بکنیم ، اینست که اعضای فراکسیون را همه را خبر بکنید که قبل از رفتن مجلس فردا صبح ببایند دفتر من . منهم بدوسنانمان خبر دادیم تعداد زیادی از اينها آمدند دفتر من و بعضی هم مستقیم رفته بودند ، با تفاق رفتیم پیش آقای پروفسور عدل ، آقای پروفسور عدل تلگرافی را از اعلیحضرت خواند که تلگراف فرموده بودند که بفراکسیون حزب مردم ابلاغ کنید که اگر شما رویه توده ایها را پیش گرفتید من هم با شما همان رفتار را می کنم که با آنها کردیم . خوب ، (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳

با خواندن این تلگراف دیدم رنگ از روی این همکاران ما پرید یک مقدار خوب روی

روحیه خودم که از شوخی خوش می‌باید یک مقداری هم برای خاطر آنها ، بلا فاصله به آقای عدل گفتم دیدید که من می‌گفتم آخر سر ما به نتیجه میرسیم ، خوب تبریک می‌گوییم بشما . عدل گفت چطور شده من گفتم مگر اعلیحضرت توده ایهارا وزیر نکردند ، این علامت همان است که می‌گویند شما دولت را تشکیل میدهید . خوب آقای عدل که آدم خیلی با ظرفیتی است ، یک مقداری معهداً ناراحت شد که تو همه اش شوخی می‌کنی ، گفتم نه دیگر عین واقع است ، معهداً اینرا خواند و رفت من برای اینکه آقای عدل را متوجه جریان بکنم که اصلاً" ، با این ترتیب حزب نمی‌شود نگهداشت رفتیم تسوی آن اطاق با آقای عدل یک دو سه کلمه صحبت بکنیم که : شما این را بمن می‌گفتید من بیک ترتیبی باینها می‌گفتم ، از این تهدیدها مازیاد شنیدیم اگر قرار باشد که این شکلی باشد اینها اصلاً" همین حالا هم حرفی نمی‌زنند . وقتی صحبت تمام شد با آقای عدل بیرون آمدم ، تصادفاً" دیدم از آن دوستان حتی آنهاشی هم که آمده بودند دفتر پیش ما' با من آمده بودند هیچکس نمانده همه متفرق شدند و رفتند . من رفتم به مجلس ، و یک قدری دیرتر رسیدم . آن موقع که رفتیم مجلس ، مراسم می‌شدم روی روابط دوستی که داشتم همه سلام علیک خیلی گرم و ولی این سفر طوری شدکه دیدم یکی بزمین نگاه می‌کند یکی با پهلوؤیش حرف می‌زند که حتی المقدور صحبتی ردو بدل نشود . بعد هم به تناسب اینکه می‌خواستند درباره یک چیزی صحبت و مشورتی بکنیم یا صحبتی بشود ، همیشه این صندلی پهلوی من سرقفلی داشت که یک کسی بباید اما دیدم تا یکی دوتای این صندلی ها هم خالی است و هیچکس ننشسته . وقتی وارد شدم دیدم آقای هویدا پشت تریبون است در مجلس و معلوم شد که آقای هویدا هم که از این تلگراف اطلاع قبلی دارد چون لابد خودش ترتیب این تلگراف را داده بود ، و دیگر رسم براین است که وقتی صحبت مجلس تمام می‌شود ، دولت‌جوا بگوئی می‌کند و بعد لایحه می‌رود به مجلس سنا ، خلاصه دیدم آقای هویدا شمشیر را از رو بسته است و خیلی هتاکی می‌کند ، هتاکی که خیر ولی " اتاك " می‌کند به حزب واپرادات و بساط و اینها . خوب معهداً من اینطور تشخیص دادم که اگر حالا کوتاه بی‌ایم دیگر هیچوقت نمی‌شود رو بی‌ایم ووکلا را برگردانیم این بود که وسط صحبت آقای هویدا به نحوهٔ صحبت ایشان اعتراض کردم و از آقای رئیس وقتی خواستم که جوابگوئی ایشان بشود و بعداز این دیگر آقای هویدا هم تعجب می‌کرد که ... من دیگر یک قدری ایشان کوتاه تر آمد و بعداز صحبت آقای هویدا من رفتم یک جوابهای در بارهٔ آنچه ایشان گفته بودند ، شاید یک خورده هم تند عنوان کردم و آمدم ، وقتی که جلسه تمام شد دوستان ما جمع شدند و در فراکسیون اعتراض شدیدی که دیگر ما با اعلیحضرت که طرف نیستیم وایشان تلگراف می‌کنند شما دومرتبه باین شکل خوب بنده با یک زبانی که لازمه همکاری بود با ایشان

توجه دادم که خوب من یک چند دوره هست که در اینجا هستم و شما ... وضعیت تان فرق دارد و تازه آمدید و ما خلاف میل اعلیحضرت کاری نمیکنیم ، بعده "ازدستان نزدیکتر فهمیدم که آن یکی دو دقیقه ای که من توی اطاق عدل مانده بودم ، پیش اینها این شکل تعبیر شده بود که این یک پیغام خصوصی هم برای من هست توجه میفرمایید و اکثرا" من این را احساس میکردم که یک اقدامی که میشد ، بعضی ها چون قیاس به نفس میکنند که لابد بدون دستور که نمیشد کاری کرد ، فکر میکردند که بنده بی ارتباط هم نیستم . نه خیر ارتباطی درکار نبود .

سؤال : این صحبت هایی که میفرمایید خیلی جالب است این نکته ، ببخشید شما یک سخنرانی معروفی هم کرده بودید بعد از وقایع تبریز ، آنرا هم بشما دستور نداده بودند که ؟

آقای رامبد : نه ، چرا ، تصادفاً آن یکی مسئله ای بود که وقتی که در واقعه تبریز اتفاق افتاد من فکر نمیکردم مطلقاً " که در مجلس راجع باین موضوع صحبتی بشود ، و در مجلس که رفتم عده ای از وکلای آذربایجان نسبت باین واقعه تبریز اظهاراتی کردند . البته نمیتوانم بگویم که این اظهارات وکلا سرخود بود یا همینطور که شما تصور میکردید آنها هم از یک جایی دستوری گرفته بودند و صحبت میکردند ولی در هر حال چون آن موقع من در دولت بودم و باید از سیاست دولت اطلاع پیدا میکردم ، تلفن کردم به آقای نخست وزیر که در مجلس اینطور است و سیاستان راجع به مسئله آذربایجان و این اتفاقی که در تبریز افتاده چیست . آقای آموزگار هم یک قدری مجال خواست که تحقیقات بیشتری بکند ، نمیدانم که این تحقیقات را از دستگاه انتظامی کرد که وضعیت تبریز پشت پرده اش چه هست ، یا اینکه مطلب را با اعلیحضرت صحبت کرد ، در هر حال بعد از یک چند دقیقه ای بمن تلفن کردند و گفتند آنچه که ما اطلاع داریم گردانندگان اصلی اینهادر واقعه تبریز کسانی هستند که از خارج آمدند . و منهم عین این مطلب را در مجلس عنوان کردم ، ولی خودم از آنچه که از سایرین در خارج از مجلس بین دولتان و آشنايان در تهران می شنیدم ، خیلی اعتراض به بیان من بود که چه جوری از خارج آمدند ، از کجای مرز آمدند ، تا اینکه مسافرت دولت به تبریز پیش آمد . ما رفتیم به تبریز با اتفاق دولت ، و من شخصاً " چون راجع باین موضوع علا قمند بودم تحقیقاتی کردم البته به آن سیصد هزار نفری که برای استقبال دولت جمع کرده بودند کاری نداشتمن هم در آن تشریفات نطق و مراسم آقای نخست وزیر شخصاً " شرکت نکردم رفتم داخل مردم و داخل شهر . از خود تبریزی ها و آشناهایی که آنجا داشتم راجع باین موضوع تحقیق کردم ، آنها تائید کردند باین معنا که موضوع دو قسمت میشد یک قسمت ازدحام و شلوغی

واینها بوده در تبریز آن روز برای عزاداری که همه آنها اهل تبریز بودند بازار و اینها ، ولی یک مقداری آتش‌سوزی بوده که بانکها و اینها ، عنوان میکردند که روز قبل حتی کسانی نقشه دستشان بود که حتی شهر را نمی‌شناختند می‌آمدند و از روی نقشه علامت میزدند به بعضی بانک و جاهای که اهالی متوجه نبودند که منظور از این علامتها چه هشت فکر میکردند مال شهرداری جایی هستند تا روز بعد ، روز شلوغی ، اینها موتور سوارهای بودند که موتور سوارها اهل محل بودند ولی خود آن کسانی که آتش میزدند و اینکار را میکردند اهل محل نبودند که اینها نمی‌شناختندشان که کجایی هستند . پیاده میشدند و وسایل آتش‌زایی داشتند و آتش میزدند .

سؤال : ببخشید دارم بر میگردم به عقب و بازهم بر میگردیم به اصلاحات ارضی و آن شلوغی های ۱۵ خرداد . چون اصلاحات ارضی شروع شد زمان دکتر امینی بود با آقای ارجمند که وزیر کشاورزی بود و تمام اینها ، ولی شلوغی ها در زمان آقای علم شروع شد ، شما از این جریان اطلاعی دارید از این شلوغی های ۱۵ خرداد ؟

آقای رامبد : من نه خیر ، از این جریان .. تماس زیادی با موضوع نداشتم ، حقیقت اینست که تا آن موقع اسم خمینی را هم من نشنیده بودم . ولی در همان روز بخصوص آقای رسول پرویزی بود از دوستان من که معاون آقای علم بود ، مرتب " بدفتر من تلفن میکردند که فلانکس در شمال شهر چه خبر است . من از جنوب شهر که خبری نداشم که چه خبر است . من هم بنابرخواسته آقای رسول پرویزی ، چون ساختمان دفتر من آن موقع نسبت بساير ساختمان ها ، چون ۵ شش طبقه بود نسبته " بلند تر بود ، رفتیم روی بام که ببینیم ، دیدم که در سر چهار راه کالج ، رو بروی آن مرکز پلیس تهران ، تعداد نسبته " زیادی جوانهای با لباس های مشابه پیراهن سفید و شلوار سیاه یکدست ، ایستاده اند و سر میکشند . خیلی مشخص بود کار اینها ، من متوجه شدم که اینها برنامه و وظیفه ای دارند که ببینند اگر کس شلوغی رسید و دارد میرسد ببالای شهر ، اینها هم بربیزند آن مرکز پلیس یا کار آتش زایی بکنند یا چیز دیگر ، من برگشتم پائین و با آقای پرویزی تلفن کردم که اینجا خبری نیست یک عدد ای ناظر و منتظرند . این کلمه ناظر و منتظر همینطور در ذهن پرویزی مرحوم ماند . اما آقای دکتر با هری و آقای دکتر کنی و اینها که در جریان مسئله بودند و همکاران نزدیک علم بودند ، اینها میتوانند بسرکار اطلاعاتی بدهند .

سؤال : خیلی از شما متشرکم وقت شمارا گرفتم خیلی اطلاعات گرانبهایی بمن دادید واقعا " ممنونم از شما .

آقای رامبد : کم لطفی میفرمایید بعنوان گرانبها ولکن یک قصه و خاطره‌ای بودار گذشته ، خواهش میکنم .

سوال : وقت شما را من خیلی گرفتم .

آقای رامبد : نه خیر خیلی استفاده کردم برای خود من هم یک تجدید خاطر شد خیلی ممنونم از شما .

سوال : خیلی ممنونم .